

تبدیلاتِ آنڈیسٹم ونگرنٹز کمونڈیسٹم



تتور تترها

انتشارات پروسہ



تبلیغاتِ آئیسیم

ونگرشِ کمونیسم

نیست را باور کنیم: تاثیر تبلیغاتِ آئیسیستے در محوِ باورهای دینے

ولادمیر لنین: نگرشِ حزبِ کارگر به دین

بررسیِ مقابله‌ایِ دیدگاهِ لنین با منظرِ نورولینگویستیک و تئولوژیک به دین

شورشِ رها

تبلیغات آتیسیم

ونگرش کمونیسیم

نویسنده : شورش رها

طراحی جلد و صفحه بندی : سینا اعتمادی



انتشارات پروسه

www.processgroup.org

۱۳۹۱

فهرست مطالب

۹	نیست را باور کنیم: تاثیر تبلیغات آئیستی در محور باورهای دینی
۱۰	مقدمه
۱۰	آیا آئیسیسم در واقعیت وجود دارد؟
۱۶	آیا حذف خدا به معنی حذف دین است؟
۱۹	آیا گسترش آئیسیسم با تبلیغات ضد دینی امکان پذیر است؟
۲۳	منابع
۲۷	ولادیمیر لنین: نگرش حزب کارگر به دین
۲۸	پیش‌گفتار
۴۹	بررسی مقابله‌ای دیدگاه لنین با منظر نورو لینگویستیک و تئولوژیک به دین
۵۰	سخنی با خوانندگان
۵۲	پیش‌گفتار
۵۴	باور آن که سوسیالیسم مذهب من است خود باور به مذهب است!
۵۶	ریشه‌های دینی در ایران از گویر و کوه نیز گذشته است
۵۸	ما همه انسانیم
۶۰	آموزش، مترادف فارسی تعلیم نیست
۶۳	دین امری خصوصی نیست
۶۹	ما غرب را از روزن می‌بینیم، غرب ما را از هابل
۷۱	وحدت تنها راه شکل انقلابی جهانی است
۷۳	تب رنسانس فرهنگی در ایران بالا نیست
۷۵	میوه "کیلویی" چند؟ مرغ "دانه‌ای" چند؟
۷۷	خواندن سخنانی سور کوف، واجب است
۷۸	نه سکوت کنید نه فریاد بزنید. صدایمان به هم می‌رسد

نیست را باور کنیم:

تأثیر تبلیغات آتئیستی در محورهای دینی

مقدمه

این کوتاه‌نوشت نگاهی اجمالی خواهد داشت به دلایل شکست تبلیغات آتئیستی. نویسنده بدون رجعت به اصل قابلیت اثبات آتئیسم و یا رد آن، و نیز با نگاهی فراتر از برهان‌های ماتریالیستی آتئیسم، تاریخچه، و لزوم آن در جامعه‌ی سوسیال‌دموکرات، سعی دارد راه‌های ناموفق گسترش آتئیسم را از منظر نورولینگوئیستیک (Neurolinguistics) مورد بررسی اجمالی قرار داده و عوامل شکست را توضیح دهد.

آیا آتئیسم در واقعیت وجود دارد؟

پاسخ به این پرسش بسیار ساده است چنان‌چه از دو منظر آتئیسم را مورد بررسی قرار دهیم: ۱. نظریه‌های آتئیسم و آن‌که این تئوری‌ها با کدام پشتوانه قابل دفاع‌اند؟ ۲. نمونه‌برداری از جمعیت آتئیست و بررسی رفتاری آن‌ها.

در تعریف آتئیسم از ریشه‌ی یونانی آ + ثئوس (atheus, áθεος) ، "آ" واجی برای نفی و "ثئوس" به معنای خدا، به معنای نفی وجود خداست. همان‌طور که در مقدمه ذکر شد بررسی فلسفی وجودی خدا از حیطةی پردازش این کوتاه‌نوشت خارج است و حال این‌که برای نفی وجودی که موجودیت آن علی‌حده فرض می‌شود ابتدا باید وجود آن را در چهارچوب علل و معلول‌های وابسته به آن تحلیل کرد، که این خود نوعی اثبات فرض است، و سپس ماهیت علت‌العللی آن را نفی کرد. چه فلاسفه بتوانند بر این مهم در "آتئیسم" فائق آیند و چه در برابر منطق و کلام فقهی بازنده‌ی این تئوری باشند، چه فرض بگیریم که آتئیسم فلسفه‌ای قابل رجوع است و چه آن را ضد فلسفه‌ای بدانیم که به زعم اندرو برون (Andrew Brown) خود "دین" است، عدم وجود پشته‌ی تئوریک فرهنگی، مردم‌شناختی، روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و نورولینگویستیک، آتئیسم را همواره به چالش می‌کشد. در واقع در بین پیش‌روان نئوآتئیسم، از استیون هاوکینگ گرفته تا میلیتانت آتئیست‌هایی چون ریچارد داوکینز، الن جانسون و نیکولاس والتر هیچ‌یک پایه‌ی اثبات آتئیسم را جدای از علوم تجربی، فیزیک و ماتریالیسم بنا نکرده‌اند. با چشم‌پوشی از اساس تئوری‌های روان‌شناختی، جامعه‌شناختی و نورولینگویستیک، هنوز

شبهاتِ غیر قابل اثباتی بر آتئیسم وجود دارد که خود می‌توانند اساس آتئیسم را به چالش کشیده و حتا رد کنند.

شاید بتوان ادعا کرد که در عمل آتئیستی به مفهومِ اصلِ آتئیسم وجود ندارد و آن جمعیتی که در زمره‌ی آتئیست‌ها قرار می‌گیرند در واقع اگنوستیسیست‌هایی (Agnosticist) هستند که الزاما نمی‌توانند از دوایر محیطی مشترک با گناستیسیسم (Gnosticism)(عرفان) و آتئیسم پا فراتر گذارند. این ادعا دور از ذهن نیست که بشر ورای ماتریال و کنش و واکنش‌های فیزیکی و مکانیکی به محیط، به شدت متأثر از بسترِ فعالیت‌های مغزی‌ای است که قدرتِ اینتوییتیو (intuitive) مبحث شناخت الهامی در گنوسیسم یا همان گناستیسیسم) و الهامی را در او پرورش می‌دهد. حال چه این بستر را از نگاه دینی "روح" بنامیم و چه از نگاه نورولینگویستیک فرایندِ آموزشِ محیطی، در عمل بشر به محرک‌هایی که دریافت می‌کند عکس‌العمل‌های فراتئوریک می‌دهد. برای مثال، فردی که در جامعه‌ی مذهبی ایرانی بزرگ شده است، چنان‌چه در دورانِ بلوغِ فکری با آتئیسم آشنا شود و به باورهای آتئیستی برسد هم‌چنان در واکنش‌های محیطی به طورِ ناخودآگاه پاسخ‌های معنوی می‌دهد، مثلا در زمانی که مجبور به دفاع از خود می‌شود با شدتی

درون‌گرایانه به مقدسات قسم می‌خورد، و یا واکنشی غیرارادی به سرودهای مذهبی، و یا الحان، ادعیه، تراتیل و قرائت کتب مقدس نشان می‌دهد. به کرات دیده می‌شود که آتئیست‌ها حتا در ادبیات روزمره‌ی خود نمی‌توانند واژگان مذهبی را حذف کنند. این ناخودآگاه از کجا می‌آید؟ و این تضاد عقیده و ناخودآگاه از کجا ناشی می‌شود؟ نورولینگویستیک پاسخ می‌دهد.

گرچه اساس علوم روان‌شناختی بر پایه‌ی اساطیر و آموزه‌های دینی ریخته شده است، اما پیوند آن با نورولوژی که از علوم تجربی و طبیعی‌ست نگاه ماتریالیست‌ها را به آن تغییر داده است. تمام روش‌ها و تئوری‌های آموزش نوین بر پایه‌ی تئوری‌های نورولینگویستیک بنا شده و تا به امروز روندی صعودی در کسب نتایج موفق عملی داشته‌اند، آن‌چه اندیشه‌ی ماتریالیستی نمی‌تواند کتمان کند. بر اساس دست‌آورد مطالعات نورولینگویستیک بر یادگیری کودکان، دریافت اولین داده‌ها از محیط به طور ناخودآگاه از بدو تولد نوزاد صورت می‌گیرد. چنان‌چه فرضیه‌ی ”تبیولا ریزا” یا ”لوح سفید” **جان لاک** را نیز رد کنیم، ”ایناتیسیم” (Innatism) دکترین فلسفی معروف دکارت که نقطه مقابل نظریه جان لاک قائل به وجود زمینه دانش در مغز از ابتدای تولد است) **دکارتی** را به چالش بکشیم، یا ”یونیورسال

گرامر " (**Universal Grammar**) نظریه معروف زبان‌شناسی نوآم چامسکی که بر اساس ادغامی از نظریه جان لاک و دکارت پایه‌گذاری شده است) چامسکی را نقد کنیم، نورولینگویست‌هایی چون یان هیث با الگوی "سه من"، اثبات می‌کنند که دریافت‌های ابتدایی انسان از آغاز تولد به صورت ناخودآگاه صورت می‌گیرد. در واقع اولین داده‌های محیطی در مغز به طور خنثی جا می‌گیرند و بستر زبانی و یادگیری ثانوی را شکل می‌دهند. هرچه قدر تعداد دریافت‌ها بیش‌تر باشد این بستر اولیه به عنوان پایه‌ای برای دریافت‌های ثانوی گسترده‌تر و پیچیده‌تر می‌شود و داده‌های ثانویه به طور ناخودآگاه برای جای‌گیری مجبور به تغییر شکل برای "اسیمیله" یا تطبیق می‌شوند. از این روست که برای مثال اگر دو فرد بالغ را در معرض یک داده‌ی مشترک در شرایط مساوی قرار دهیم، مثلاً یک عکس، برداشت‌ها و تحلیل‌های آن دو شخص کاملاً با یک‌دیگر متفاوت خواهد بود. این‌که این بستر اولیه چه‌گونه شکل بگیرد به شدت تحت تاثیر داده‌های محیطی در بدو تولد است.

طبیعی است که فردی که در خانواده‌ای مذهبی و یا در جامعه‌ای مذهبی رشد و نمو یافته، هر آن‌قدر که در بلوغ با مطالعات و تجربیات جدید به دانشی برسد که خود را آتئیست بشمارد، هم‌چنان در ناخودآگاه فردی

مذهبی باقی مانده است و واکنش‌هایی غیرارادی به محرک‌های مذهبی یا عرفانی نشان می‌دهد. حتا کسانی که در خانواده‌هایی با مذهب اقلیتی بزرگ شده‌اند به طور ناخودآگاه به محرک‌های مذهبی دین رسمی محیطی که در آن بزرگ شده‌اند پاسخ می‌دهند. این حقیقت غیر قابل انکار بنای علمی مشتق از آموزش شناختی، حافظه‌ی ناخودآگاه و حافظه‌ی الهامی شده است. **آدریان لیچ**، به صراحت، ریشه‌ی تمام باورهای شما را بر اساس "الگوی شناخت الهامی" از داده‌های دریافتی پس از دوسالگی بر می‌شمارد و بر این اساس، با آزمایش معروف "خودآگاه/ناخودآگاه" با در اختیار گرفتن تست ای‌ای‌جی و بررسی ۴۰ پالس از ۴۰ گره عصبی مغز در برابر محرک‌ها، ثابت می‌کند که بستر اولیه‌ی مغز که در دوران دریافته‌های محیطی ناخودآگاه دوران کودکی شکل گرفته است هرگز قابل تغییر نبوده بلکه به عنوان مرجعی برای تغییر ماهیت داده‌های دریافتی ثانویه می‌توانند باورهای جدید شما را با انطباق، منحصر به خود شما کنند. شکی نیست، آتئیسیم، برای آن که در باورهای فرد رسوخ کند ناچار به شکل‌گیری در بدو تولد است. و این صورت نمی‌گیرد مگر این که محیط خانواده‌ای که کودک در آن متولد می‌شود باورهای آتئیستی (نه اگنوستیسیستی) داشته باشد، و

همچنین جامعه‌ای که فرد در آن رشد می‌یابد از هرگونه محرک مذهبی عاری باشد. آیا تا به امروز ممکن بوده است؟

آیا حذف خدا به معنی حذف دین است؟

دین در زبان فارسی واژه‌ای اوستایی به معنای اندیشه و معادل آن در زبان انگلیسی religion از ریشه‌ی لاتین به معنای زندگی رهبانی است. در هر دو واژه رد پای از راه و روش زندگی در چهارچوب ملزومات دیده می‌شود. این که در دین بهایی یا زرتشتیت خدا مظهر اندیشه‌ی پاک است و فرامین دینی در پرتوی قدرت اندیشه قابلیت تطابق زمانی با شرایط را دارد و در ادیان ابراهیمی باور به وجود خدا به عنوان خالق علت‌العلل که وجود او غیر قابل اثبات و یا انکار است و فرامین دینی در راستای محدودیت اختیار بشر و در تسلیم تام در برابر باوری انتزاعی از وجودی نامحسوس اما قدرالقدرت است مکاتبی را با شاخه‌های متعدد در قالب "مذهب" به معنای راه و روش به جامعه‌ی بشریت معرفی می‌کنند که اصول آنها بر پایه‌ی ایمان به وحدانیت قدرتی فرابشری است. به عبارت دیگر چنانچه کسی اصل وجود خدا را به عنوان مجهولی حقیقی باور نداشته باشد، از دین

خارج است. حال آن که در عمل، جوامع همواره عامل به مناسک و مناسبات مذهبی‌ای بوده‌اند که لزوماً مرتبط به باور وحدانی و الهی نبوده و بعضاً در تضاد با آن اصل است.

ادیان، در بستر تحولات تاریخی و بر اثر تکوین فرهنگی جوامع از ماهیت الهی به تدریج به سنت، فرهنگ، رسوم، و بعدها اسطوره تغییر شکل داده‌اند. **بهرام بیضایی** در مصاحبه‌ی مفصل خود در باب اسطوره‌های مذهبی شیعی و واقعه‌ی کربلا، وجود مذهب و سنن مذهبی را مقدم بر باورهای اعتقادی دینی می‌داند. از نگاه او این مذاهب هستند که در تشکیل هویت فرهنگی جوامع و وحدت حسی آنها نقش پایه‌ای را ایفا می‌کنند نه ایمان به توحید در ادیان. به طور مثال، در ایران باورهای مذهبی و رسوم شیعی درباره‌ی واقعه‌ی کربلا یا امام علی با آنچه در بین شیعیان عراق و یا شام و لبنان وجود دارد متفاوت است و به شدت تحت تأثیر اسطوره‌هایی چون میترا و رستم و رخش شکلی نو یافته‌اند. اما این رسوم نه تنها در تضعیف فرهنگ نقشی نداشته‌اند بلکه وحدتی حسی در جامعه‌ی ایرانی را موجب شده‌اند به طوری که اقلیت‌های مذهبی در ایران نیز خواه ناخواه متأثر از این آداب و سنن، در این حس شریک هستند. نمونه‌ی بارز این سنن، نوروز است.

این‌که آتئیسم با تکیه بر عقل‌گرایی و اومانیسیم و پررنگ کردنِ هویتِ ماتریالیستیِ جوامع به ردِ وجودِ انتزاعیِ خدا بپردازد، به مفهومِ آن نیست که می‌تواند سنت‌ها را به یک‌باره منسوخ کند. نمونه‌ی ملموس ره‌آوردِ آتئیستی در جوامعِ کمونیستی‌ای که پیشرو در میلیتانت آتئیسم (Militant Atheism) بوده‌اند را می‌توان در فرهنگِ جاریِ مردمِ کشورهایِ چون اتحادِ جماهیرِ سابق، مولداوی، رومانی، بلغارستان، اوکراین، روسیه، قرقیزستان، یونان، و جمهوریِ قبرس به عنوان تنها کشورِ کمونیستیِ حال حاضر در اروپا، یافت. مردم در روسیه هنوز با تعصبیِ بلاانکار به مذهبِ راشن اورتودوکسِ خود که آن‌را از انواعِ دیگرِ اورتودوکسِ شرقی و یونانی متمایز می‌دانند، کریسمس را در ششمِ ژانویه بسیار با شکوه جشن می‌گیرند. در جمهوریِ قبرس، رهبرِ حزبِ کمونیستِ (اکثریت) مجلس به همراهِ رییسِ جمهور در مراسمِ شبِ عیدِ پاک در کنارِ اسقوفِ اعظمِ اورتودوکس در کلیسا حاضر می‌شود و در پشتِ او عشا ربانی به جا می‌آورد. در بطنِ این جوامع، مذهب و سنت‌هایِ دست و پاگیرِ مذهبیِ حتا بیش‌تر از کشورهایِ غربِ اروپا، کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، رواج دارد. گویی میلیتانت آتئیست‌ها با شعارِ "جنگ علیه دین" نه‌تنها نتوانسته‌اند باورهایِ عمیق از وجودِ موجودیِ انتزاعی، "خدا"، را در بینِ

مردم محو کنند، حتا در کم‌رنگ کردن سننِ مذهبی و خرافه هم موفق نبوده‌اند.

به هر سو، با تکیه بر "الگوی شناختِ الهامی" که پیش‌تر ذکر شد، می‌توان درک کرد که باورهای مذهبی که به طورِ ناخودآگاه از کودکی به فرد القا می‌شوند و سینه به سینه و نسل به نسل زنده می‌مانند، بسترسازِ فرهنگی واحد اند که تحولِ آن با حتا گسترشِ ناباوری به خدا به آسانی ممکن نیست.

آیا گسترش آتئیسم با تبلیغات ضد دینی امکان پذیر است؟

لنین در رساله‌ی "نگرشِ حزبِ کارگر به مذهب"، هم‌رای با انگلس و مارکس تبلیغاتِ ضدِ دینی را بی‌اثر دانسته و با تکرارِ انگلس که اعلانِ جنگِ ملیتانت آتئیست‌ها را علیه دین "حماقت" خوانده و حاصلی جز قدرت گرفتنِ مذهب‌بیون و احیایِ بیش از پیشِ دین از آن را منتج نمی‌داند، تنها راهِ گسترشِ آتئیسم را، که شرطِ اساسی و ستونِ اصلیِ مارکسیسم و سوسیال دموکراسی است، در پذیرشِ توده‌های مذهبی و شکیبایی نسبت به طبقه‌ی کارگری که هنوز بر حفظِ باورشان از خدا می‌کوشند بر

می‌شمرد. تنها علتی که لنین هم‌چون انگلس در برابر تندرویِ دورینگ و میلیتانت آتئیست‌ها موضعِ مخالف می‌گیرد در باور محو تدریجیِ خداباوری و دین در نتیجه‌ی فروپاشیِ کاملِ بورژوازی و کاپیتالیسم، و در نهایت رفعِ نیاز به دین به عنوانِ ابزارِ تسلط است. اما جامعه‌شناسی روان‌شناختی با پشتوانه‌ی نورولینگویستیک به راحتا این نظریه را اثبات می‌کند.

با نگاهی به تاریخِ ادیان، و بررسیِ پیدایشِ هر یک از مذاهب در بدوِ ظهور، نقطه‌ی مشترکی بینِ آن‌ها یافت می‌شود: پیامِ "پایانِ ادیانِ دروغین". زرتشت در ادعیه‌ی گاتها بارها و بارها از پایان دادن به باورِ خرافیِ الهه‌ها و خدایانِ دروغین و تنها راهِ رسیدن به راستیِ حقیقی برائت از باورهایِ خرافی سخن گفته است. مسیح در ابتدای موعظه‌ی سرِ کوه به صراحت اعلان می‌کند که او برای پایانِ "دین" آمده است که همانا دینِ ملعبه‌ی استثمارِ روحانیون و تبعیض بین مردمان است. قرآن از محمد به عنوانِ خاتم نبیین و پایان‌دهنده‌ی دین یاد کرده و صراحتاً بیان می‌دارد: "قد تبین الرشد من الغی". در واقع پیامی که در بدوِ ظهورِ زرتشتیت، مسیحیت و اسلام به مردم رسیده تبرا از دین است حال آن‌که هم‌چنان تسلیم در برابرِ قدرتِ وحدانیِ انتزاعیِ خدا به عنوانِ تنها حقیقتِ غیرِ قابلِ اثبات به عنوانِ اصل پذیرفته می‌شود. اگر رسل را روشن‌فکرانِ زمانِ خویش

بر شماریم که برای هدایتِ تکوینی دریافت‌های مغزیِ انسان از تخیل برای پاسخ‌گویی به پرسش‌های بدونِ جواب آمده اند ، می‌توان ظهورِ آتئیسم را نیز در راستایِ تکمیلِ همین پروسه دانست. در واقع غوص در دین با وجودِ پهنه‌ی رو به رشدِ علم و ماتریالیسم چنانچه ماتریالیسمِ دیالکتیک در بستری شکیبایاورهاى مذهبی را به نقد بکشد، می‌تواند خود مُکون شده و به نقضِ خویش برسد.

اما از نگاه نورولینگویست‌ها، تاثیرِ معکوسِ حرب با باورهایِ درونی امری غیر قابل امتناع است. در مبحثِ دریافت‌های دیتا، جای‌گیریِ اطلاعاتِ اولیه و اسیمیله‌ی داده‌های ثانویه، کارکردِ مغز نه به عنوانِ تحلیل‌گر بالذات، بلکه مرورگرِ بالقوه مطرح می‌شود. در واقع داده‌های ثانویه زمانی که در مغز تلاش بر تطبیق یا اسیمیله دارند بدونِ تحلیل و تنها بر اساسِ زمینه‌ی شکل گرفته‌ی پیشین تغییرِ شکل می‌دهند. حال آن‌که چنانچه داده‌های سازنده‌ی پس‌زمینه یا پترن به نوعی شکل گرفته باشند که با داده‌ی ثانویه در تضاد باشند، هرگز شکسته نمی‌شوند بلکه داده‌ی ثانویه را با خود قابلِ انطباق می‌کنند. در مساله‌ی مذهب و باورهای دینی و اینتوییتو، اصولی غیر قابلِ پرسش به عنوانِ محضیات در پترن یا الگوی مغز شکل می‌گیرند و زمانی که موردِ حمله‌ی داده‌های نقض‌کننده‌ی خود

قرار می‌گیرند آن داده‌ها را یا پس زده، و یا با تغییرِ شکلِ منطبق بر همین پس‌زمینه مذهبی می‌کنند. برای مثال، کسی که باور دارد وجودی با تمام معیارهای بشری اما در حجمی نامحدود و لایزال، خالقِ همه‌ی جهان است و آن را قادرِ مطلق و خدا می‌نامد چنان‌چه موردِ حمله‌ی نفیِ چنین وجودی قرار بگیرد یا آن را کفر دانسته و حسِ گناه که بر اساسِ همین پس‌زمینه در ناخودآگاهِ او وجود دارد فعال می‌شود و به سرعت به پردازشِ فعالِ پس‌زمینه و مقابله با این "دشمن" می‌پردازد، و یا آن که آن نظریه را نیز با همین باورها تطبیق می‌دهد و از آن چهره‌ای الهی می‌سازد. حتما دیده و یا شنیده‌اید مذهب‌یونی که نظریه‌ی تکوینِ داروین را نه تنها دلیلِ ردِ خدا و دین نمی‌دانند بلکه می‌پرسند "آن تک‌یاخته را چه کسی خلق کرد؟" و یا در برابرِ نظریه‌ی بیگ‌بنگ‌باز می‌پرسند "پیش از بیگ‌بنگ چه کسی حی بود؟" و یا این روزها با مشاهده و اثباتِ ذره‌ی بوسون هیگز باز ادعا می‌کنند "یا خدا! قدرتِ خدا را ببینید. که آن ذره را نیز خدایی خلق کرده است."

بی‌شک، جنگ، به طورِ عام به مفهومِ تعرض به محدوده‌های مقدس است، چه این جنگ تعرض به خاک، به ناموس، و یا به باورهای جامعه‌ای باشد، الزاما با جبهه‌ای تدافعی مواجه خواهد بود. و هنگامی که این مبارزه با

باورهای شکل گرفته در ناخودآگاه جمعی قهرآمیز صورت گیرد، نتیجه‌ای جز ریشه‌دارتر شدن باورهای ناخودآگاه و تحکیم آنها در پی نخواهد داشت. باورهایی که طی اعصار متمدنی با ریشه‌های کهن، فرهنگ‌ساز خیل عظیم جامعه‌ای شده‌اند، تنها با ساخت زیربنایی فرهنگی و تکوین تدریجی آنها قابل تغییر و در نهایت محو و نسخ‌اند. و تلاش برای آموزش اجباری، جنگ و متلاشی ساختن پایه‌های این باورها، و یا غدغن ساختن نموده‌های اجتماعی-فرهنگی و یا باوری آنها حاصلی جز شکست در بر نخواهد داشت.

منابع:

- Dialectical Materialism: Its Laws, Categories, and Practice, Ira Gollobin, Petras Press, NY, ۱۹۸۶
- Grant, Ted; Woods, Alan (۲۰۰۳), Dialectical Philosophy and Modern Science, Reason in Revolt, Vol.۲ (American ed.), Algora Publishing, ISBN ۰-۸۷۵۸۶-۱۵۸-X, retrieved ۲۶ September ۲۰۱۰
- Grant, Ted; Woods, Alan (۱۹۹۵), Reason in Revolt, Marxist Philosophy and Modern Science, London: Wellred
- Vladimir Ilyich Lenin, The Attitude of the Workers' Party to Religion, Published: Proletary, No. ۴۵, May ۱۳ (۲۶), ۱۹۰۹. Published according to

the text in Proletary., Source: Lenin Collected Works, Progress Publishers, ۱۹۷۳, Moscow, Volume ۱۵, pp. ۴۰۲-۴۱۳.

Translated: Andrew Rothstein and Bernard Issacs.

Transcription and Markup: R. Cymbala, B. Baggins, D. Walters, and K. Goins.

Public Domain: Lenin Internet Archive: marx.org (۱۹۹۶); marxists.org (۱۹۹۹).

- Ian Heath, Acquiring Attitudes, London, UK, ۲۰۰۳, www.discover-your-mind.co.uk/
- Smart, J.J.C. and Haldane, John, ۲۰۰۳, Atheism and Theism, Oxford: Blackwell, ۲nd edition.
- Smart, J.J.C., ۱۹۸۱, 'Physicalism and Emergence', Neuroscience, ۶: ۱۰۹-۱۳.
- Martin, Michael (ed.), ۲۰۰۶, The Cambridge Companion to Atheism, Cambridge: Cambridge University Press.
- A. J. Ayer, Language, Truth, and Logic, ISBN ۰-۴۸۶-۲۰۰۱۰-۸
- Thomas Huxley (۱۸۸۹) Agnosticism ISBN ۱-۴۴۰۰-۶۸۷۸-X
- Thomas Ebbs, Intuition & Theory of Mind, <http://www.effective-mind-control.com/index.html>
- Brown Andrew, The New Atheism, a definition and a quiz, December ۲۰۰۸, Gaurdian.co.uk

- Alexander, C. N. ۱۹۹۰. Growth of Higher Stages of Consciousness: Maharishi's Vedic Psychology of Human Development. C. N. Alexander and E.J. Langer (eds.). Higher Stages of Human Development. Perspectives on Human Growth. New York, Oxford: Oxford University Press
- Yarrow, Ralph (July-December ۱۹۹۷). "Identity and Consciousness East and West: the case of Russell Hoban". Journal of Literature & Aesthetics ۵
- Roth, M. (۱۹۹۸). Freud: Conflict and culture. New York: Knopf. ISBN ۰-۶۷۹-۴۵۱۱۶-۱
- Hasher L, Zacks RT (December ۱۹۸۴). "Automatic processing of fundamental information: the case of frequency of occurrence". Am Psychol
- Richard Dawkins, The God Delusion (Boston: Houghton Mifflin, ۲۰۰۸)
- Matt Ridley, The Origins of Virtue: Human Instincts and the Evolution of Cooperation, (Penguin, ۱۹۹۸)
- P. Donohue Shortridge, The Absorbent Mind and the Sensitive Periods, ۲۰۰۳
- Renton, Alice M. "The Absorbent Mind and the Sensitive Periods." Montessori Education Center of the Rockies Lecture. Boulder, ۲۳ June, ۱۹۹۸.
- Montanaro, Dr. Silvana Quattricchi, Understanding the Human Being

(Mountain View: Nienhuis Montessori, ۱۹۹۱)

- Leach Adrian, Your Subconscious Creates Your Beliefs And Your Beliefs Become Your Reality, Selfgrowth.com, ۲۰۱۲-۰۷-۰۸
- J. D. Van der Vyver, John Witte (۱۹۹۶). Religious Human Rights in Global Perspective: Legal Perspectives. Martinus Nijhoff Publishers.
- Brian Mountford. Christian Atheist: Belonging Without Believing. John Hunt Publishing
- Decca Aitkenhead (۳ April ۲۰۱۱ ۲۱,۰۰ BST). AC Grayling: 'How can you be a militant atheist? It's like sleeping furiously'. The Guardian. Retrieved on ۲۰۱۱-۰۶-۲۸.
- Darwin, Charles (۱۹۵۶ edition), The Origin of Species (New York: J.M. Dent & Sons)

ولادمیر لنین: نگرشِ حزبِ کارگر به دین

پیش‌گفتار

گرچه خلاصه‌ی این رساله‌ی لنین پیش از این به طورِ آماتور ترجمه شده بود، هرگز ترجمه‌ی کل رساله که حاوی اطلاعات و بسطِ دلایلِ لنین به نحوه‌ی نگرشِ حزبِ کارگر به مذهب است به فارسی در دسترسِ عموم نبود. از این‌رو مترجم با تلاش بر وفاداریِ کامل به متنِ اصلی تصمیم به ترجمه‌ی این رساله از متنِ انگلیسیِ آن گرفت که خود توسطِ **اندرو روشتاین و برنارد آیزاکس** از متنِ منتشره توسطِ "پرولاتری" موجود در مجموعه آثارِ لنین انتشارات پروگرس ترجمه شده بود.

سخنرانی **سورکوف** در "**دوما**" حینِ مناظره بر سرِ برآوردهایِ شورایِ کلیسای "**سیناد**" و بحث‌هایی که ما بینِ گروهِ **دوما** سر گرفت درست زمانی که قرار بود پیش‌نویسِ این سخنرانی باشد پرسشی را در پی داشت

که از اهمیت و ضرورتی فوق‌العاده در این برهه از زمان برخوردار است. امروزه تمایلات به هر چیز مربوط به مذهب بی‌شک در محافل "اجتماعی" نمودار شده است و در سطح رده‌های روشن‌فکرانی که دوشادوش جنبش طبقه‌ی کارگر ایستاده‌اند، و نیز محافل کارگری نفوذ کرده است. این وظیفه مطلقاً بر عهده‌ی سوسیال دموکرات‌هاست تا بیانیه‌ای مبنی بر نگرش خود نسبت به مذهب برای عموم صادر کنند.

سوسیال-دموکراسی چشم‌انداز جهانی کلی خود را بر اساس سوسیالیسم علمی بنا می‌نهد یعنی مارکسیسم. پایه‌ی فلسفی مارکسیسم، همان‌طور که مارکس و انگلس مکرراً اذعان داشته‌اند، ماتریالیسم دیالکتیک است، که به طور کامل بر سنن تاریخی ماتریالیسم قرن هجدهم در فرانسه و نظریات فوئرباخ (در نیمه‌ی اول قرن هجدهم) در آلمان مستولی بوده است. نوعی از ماتریالیسم که کاملاً آتئیستی و در عناد پوزیتیو با مذهب است. بیایید به یاد آوریم که تمام "آنتی دورینگ" انگلس که مارکس در نوشته‌ی خود از آن یاد می‌کند، در نکوهش و کیفرخواست ماتریالیسم و آتئیسم دورینگ به خاطر عدم سازش در این نوع ماتریالیسم و باقی نگذاشتن راه‌گریزی برای مذهب و فلسفه‌ی دینی است. بیایید به یاد آوریم که انگلس در رساله‌اش درباره‌ی لودویگ فوئرباخ، وی را برای عنادش با دین

سرزش می‌کند، نه چون در جهت نابودی دین است، بلکه نوآوری‌ای است در آن، و ابداع مذهب نویی "متعالی"، و از این دست. مذهب افیون توده‌هاست _ این حکم مارکس گوشه‌سنگی از کل چشم‌انداز مارکسیسم از دین است. مارکسیسم هم‌واره تمام ادیان مدرن و کلیساها و هم‌چنین تک‌تک سازمان‌های مذهبی را آلتی در دست واکنش بورژوازی در جهت دفاع از بهره‌کشی و مسخ طبقه‌ی کارگر می‌داند.

در عین حال، انگلس غالباً تلاش توده‌ی مردمی که تمایلات "چپ‌تر" و یا "انقلابی‌تر" از سوسیال دموکرات‌ها دارند را محکوم می‌کند زیرا که سعی دارند آتئیسم را به مفهوم اعلان جنگ علیه مذهب به صراحت وارد برنامه‌ی حزب کارگر کنند. انگلس در نقدی که سال ۱۸۷۴ بر مانیفست مشهور کموناردهای فراری بلانکیست که در انگلیس در تبعید به سر می‌بردند داشت، اعلان جنگ جنجال‌برانگیزشان علیه مذهب را "حماقت" خواند و چنین اعلان جنگی را به‌ترین راه برای احیای گرایشات مذهبی و ممانعت از نسخ واقعی آن برشمرد. انگلس بلانکیست‌ها را مورد سرزنش قرار داد زیرا که آن‌ها را از درک این که تنها مبارزه‌ی توده‌های کارگر می‌تواند از طریق کشاندن جامع اقشار پرولتاریا به "عمل" آگاهانه و انقلابی سوسیال، فی‌الواقع توده‌های تحت سلطه را از یوغ مذهب آزاد سازد عاجز

دانسته، برعکس اعلانِ جنگِ علیه مذهب به عنوانِ امری سیاسی بر عهده‌ی حزبِ کارگر را تنها مغالطه‌ای آنارشویست بیان کرد. وی در سالِ ۱۸۷۷ نیز در رساله‌ی "ضد دورینگ" خود، با نقدِ بی‌رحمانه‌ی کم‌ترین امتیازی که دورینگ به عنوانِ یک فیلسوف به ایده‌آلیسم و مذهب داده بود، بسیار قاطعانه عقایدِ شبه انقلابی دورینگ را مبنی بر ممنوع کردنِ مذهب در جامعه‌ی سوسیالیستی محکوم کرد. انگلس بیان می‌دارد که اعلانِ چنین جنگی علیه مذهب باعثِ "فرا بیسمارک بیسمارک" به معنی تکرارِ حماقتِ نبردِ بیسمارک علیه روحانیون می‌شود (نبرد بدنام "نبرد برای فرهنگ: کولتورکامف" که در آن بیسمارک در دهه‌ی ۱۸۷۰ علیه حزبِ کاتولیکِ آلمان: حزبِ میانه با شکنجه‌ی کاتولیسیم توسطِ پلیس داشت). با این نبرد بیسمارک تنها روحانیتِ کاتولیکِ میلیتانت را برانگیخت و کارکردِ فرهنگِ واقعی را خدشه‌دار کرد، زیرا به جای بزرگ‌نماییِ خطِ فرقه‌های سیاسی وجهه‌ی برجسته‌ای به اختلافاتِ مذهبی داده توجهاتِ برخی از بخش‌های طبقه‌ی کارگر و دیگر آلمان‌های دموکراتیک را از امورِ ضروریِ طبقه و نبردِ انقلابی به سمتِ سطحی‌ترین و غلط‌ترین ضدِ روحانیتِ بورژوا منحرف کرد. انگلس با محکوم کردنِ تمایلِ دورینگ به عنوانِ کسی که "می‌خواهد اولترا انقلابی شود" به تکرارِ حماقتِ بیسمارک به شکلی دیگر،

تاکید کرده است که حزب کارگر باید بتواند در امور سازمان‌دهی و تربیت پرولتاریا با صبوری کار کند تا در راستای نسخ مذهب گام برداشته و خود را در قمار جنگ سیاسی علیه مذهب نیندازد. این دیدگاه بخشی از ماهیت سوسیال دموکراسی آلمان را تشکیل داده است که برای مثال به جیسوت‌های فرقه‌ی عیسی آزادی اعطا کرده، آن‌ها را در آلمان پذیرفته و هرگونه استفاده از روش‌های پلیس برای مبارزه با هر مذهب خاصی را به کلی مطرود داشته است. "مذهب مساله‌ای شخصی است": این نکته‌ی درخشان در برنامه‌ی ارفورت (۱۸۹۱) تمام تاکتیک‌های سیاسی سوسیال دموکراسی را جمع‌بندی می‌کند.

این تاکتیک‌ها تا به امروز تبدیل به روتین شده‌اند؛ و توانسته‌اند اعوجاجی نو از مارکسیسم در مسیری مخالف و جهت‌ی رو به اپورتونیسم برانگیزانند. این نکته در برنامه‌ی ارفورت به چنین برداشتی مفهومی رسیده است که سوسیال دموکرات‌ها، حزب ما، مذهب را به عنوان امری شخصی "قلم‌داد می‌کنند" بدین معنی که دین برای ما سوسیال دموکرات‌ها امری شخصی است، برای ما به عنوان یک حزب. انگلس بدون آن که وارد بحثی مستقیم با این دیدگاه اپورتونیستی شود، در دهه‌ی نود پنداشت که لازم است با این مساله به طرز مثبتی قاطعانه برخورد شود و نه به شکل جدل. برای مزاح:

انگلس این را به صورت بیان‌های مطرح کرد که به عمد بر آن تاکید می‌کرد، که سوسیال دموکرات‌ها مذهب را در "ارتباط با دولت" امری شخصی می‌پندارند و نه در روابط بین خود، نه در رابطه با مارکسیسم، و نه در ارتباط با حزب کارگر .

این، فرا تاریخچه‌ای از سخنان مارکس و انگلس بر مساله‌ی دین است. در نظر مردمی که باوری سرسری از مارکسیسم دارند، مردمی که نمی‌توانند و نخواهند اندیشید، این تاریخ کلاف سر درگمی از تضادها و تردیدهای بی‌معنای مارکسیستی است، یک آشفتگی از آتئیسم سازش‌کار و آتئیسم استاندارد در مواجهه با مذهب، نوعی تردید بی‌پرنسیپل بین جنگ به شدت انقلابی با خدا و تمایلی بزدلانه در جهت پشتیبانی مذهبی کارگران، ترس از ترساندن آن‌ها، و...و...و... ادبیات مغالطه‌گران آنارشیست شامل حملات فراوانی به شریان مارکسیسم است .

اما هر کسی که بتواند با مارکسیسم کاملاً جدی برخورد کند، و اصول و پرنسیپل‌های فلسفی و نیز تجربه‌ی سوسیال دموکراسی انترناسیونال آن را بسنجد به ساده‌گی در می‌یابد که تاکتیک‌های مارکسیسم در رابطه با مذهب تماماً سازش‌کارانه بوده، به دقت توسط مارکس و انگلس نسبت به آن اندیشیده شده است و این که ناشیان و نادانان به عنوان تردید بر

می‌شمرند چیزی نیست جز نتیجه‌گیری مستقیم و اجتناب‌ناپذیر از ماتریالیسم دیالکتیک. این اشتباه عمیقی است که فکر کنیم که آن‌چه به نظر اعتدال مارکسیسم در ارتباط با مذهب می‌رسد به علت ملاحظات تاکتیکی است، تمایلی به عدم ایجاد رعب در کسی و یا امثالهم. بر عکس، در این مساله نیز خط سیاسی مارکسیسم به طرز ناگسستنی با پرینسیپل‌های فلسفی آن گره خورده است .

مارکسیسم همان ماتریالیسم است. از این‌رو، خسته‌گی‌ناپذیر با مذهب دشمن است همان‌گونه که ماتریالیسم انسیکلوپیدیست‌های قرن هجدهم و یا ماتریالیسم فوئرباخ بود. و بر این هیچ شکی نیست. با این حال، ماتریالیسم دیالکتیک مارکس و انگلس قدم فراتر از انسیکلوپیدیست‌ها و فوئرباخ می‌گذارد و فلسفه‌ی ماتریالیستی را در دامنه‌ی تاریخ و دامنه‌ی علوم اجتماعی به کار می‌گیرد. ما باید با دین مبارزه کنیم. این الفبای تمام ماتریالیسم و در نتیجه مارکسیسم است. اما مارکسیسم ماتریالیسمی نیست که در الفبا درجا بزند. مارکسیسم فراتر می‌رود. و بیان می‌دارد: ما باید بدانیم "چگونه" با مذهب مقابله کنیم، و برای این کار باید منبع ایمان و مذهب در بین توده‌ها را به نحو "ماتریالیستی" توضیح دهیم. مبارزه با دین به تبلیغ ایدئولوژیک آبستره و انتزاعی محدود نمی‌شود و نباید در حد

چنین تبلیغاتی افول کند بلکه باید با عمل کردِ ملموسِ جنبشِ طبقاتی که با هدفِ محوِ ریشه‌های اجتماعیِ دین است پیوند بخورد. چرا مذهب ریشه‌های خود را در پس‌زمینه‌ی اقشارِ پرولتاریای شهری، قشرِ کثیری از نیمه پرولتاریا و در بینِ توده‌ی دهقانان می‌دواند؟ دلیلِ آن جهالتِ مردم، پاسخ‌های پروگرس‌یست‌های بورژوا و ماتریالیستِ رادیکال یا بورژوا است. بنابراین "مرگ بر دین و زنده باد آتئیسم؛ نشرِ دیدگاه‌های آتئیستی وظیفه‌ی اصلیِ ماست!" مارکسیسم می‌گوید که این درست نیست، و این دیدگاهی سطحی است، و این دیدگاهِ کوتاه‌اندیشانه‌ی ارتقادهندگانِ بورژوازی است و در توضیحِ ریشه‌های مذهب به اندازه‌ی کافی عمیق نمی‌شود. آن‌ها را توضیح می‌دهد اما نه در ماتریالیست بلکه به صورتِ ایده‌آلیست. در کشورهای کاپیتالیستِ مدرن این ریشه‌ها اساساً اجتماعی است. عمیق‌ترین ریشه‌ی مذهب امروزه موقعیت‌های اجتماعیِ پایمال‌شده‌ی توده‌ی کارگر و عجزِ ظاهراً کاملِ آن‌ها در مواجهه با نیروهای لجام‌گسیخته‌ی کاپیتالیسم است که هر روز و هر ساعت بر قشرِ کارگرِ ساده تحمیل می‌شود: وحشتناک‌ترین رنج و وحشیانه‌ترین عذاب، هزار بار شدیدتر از رنج‌هایی که حوادثِ غیرعادی‌ای چون جنگ، زلزله و غیره بر آن‌ها وارد می‌کند. "ترس خدا را آفرید." ترس از نیروهایِ لجام‌گسیخته‌ی

کاپیتالیسم زیرا که توده‌ی مردم نمی‌توانند آینده‌ی آن‌را پیش‌بینی کنند _ نیرویی که در هر گام در زندگی پرولتاریایی و مالکین کوچک، آن‌ها را تهدید به "تحمیل" می‌کند و این تحمیل یک‌باره و غیر مترقبه است، تخریب تصادفی، نابودی، فقر، فحشا، مرگ در اثر گرسنگی است. و این "ریشه‌ی مذهب مدرن است که ماتریالیسم باید نخست در ذهن و سپس برای درجا نزدن در کلاس اول ماتریالیسم تحمل کند. هیچ کتاب آموزشی نمی‌تواند مذهب را در اذهان توده‌ای که تحت کار طاقت‌فرسای کاپیتالیست خرد شده‌اند و بازیچه‌ی نیروهای مخرب لجام‌گسیخته‌ی کاپیتالیسم هستند نابود کند مگر این توده‌ها خود بیاموزند که با ریشه‌ی دین بجنگند، با قانون کاپیتال در تمامی اشکال‌اش به روشی متحد، سازمان‌یافته، طرح‌ریزی شده و هشیارانه بجنگند .

آیا این بدان معناست که کتاب‌های آموزشی ضد دین مضر و غیر ضروری‌اند؟ خیر، به هیچ‌وجه. این بدین مفهوم است که پروپاگاندای آتئیستی سوسیال دموکراسی باید تابع وظایف پایه‌ای‌اش باشد: گسترش مبارزات طبقاتی توده‌های مورد سوءاستفاده قرار گرفته در برابر بهره‌کشان . این گزاره را کسی که پرینسیپل‌ها و اصول ماتریالیسم دیالکتیک یعنی فلسفه‌ی مارکس و انگلس را نسنجیده است درک نخواهد کرد (یا دست کم

فورا درک نخواهد کرد). او خواهد پرسید: چگونه ممکن است؟ آیا پروپاگانداى ایدئولوژیک، تبلیغ ایده‌های قطعی، مبارزه علیه دشمن فرهنگ و پیشرفت که هزاران سال دوام آورده است (یعنی دین) باید تابع مبارزه‌ی طبقاتی یعنی مبارزه برای اهداف پراتیکِ قطعی در زمینه‌های اقتصادی و سیاسی باشد؟

این یکی از آن اعتراضاتِ نوینِ وارده به مارکسیسم است که سوء تعبیرهای دیالکتیکِ مارکسی را به کلی تصدیق می‌کند. تضادی که این معترضان را گیج می‌کند تضادی واقعی در زندگی واقعی است، یعنی تضادِ دیالکتیک و نه شفاهی یا ساختگی. برای آن که خطِ پررنگ و سریعی بین پروپاگانداى تئوریکِ آتئیسم یعنی نابودیِ باورهای مذهبی در بین اقشارِ خاصی از پرولتاریا و موفقیت و پیشرفت و موقعیتِ مبارزه‌ی طبقاتی با این اقشار بکشیم باید غیرِ دیالکتیک دلیل بیاوریم تا مرز متغیر و نسبی را به مرزی مطلق بدل کنیم. و این به اجبار باید در جداسازیِ آن چه به طرزی لامنفک به زندگی واقعی پیوند خورده است پدید آید. بگذارید مثالی بیاوریم. پرولتاریایی که در منطقه‌ای خاص و در صنعتی خاص تقسیم شده است به، بر فرض، بخشی توسعه یافته از طبقه‌ای در حدی افسانه‌ای هشیار از سوسیال دموکرات‌هایی که بالتبع آتئیست هستند و قشرِ دیگر کارگرانِ

تقریباً واپس‌گرا که هنوز مرتبط به دهکده و دهقانان‌اند و به خدا باور دارند، به کلیسا می‌روند و تحت‌تأثیر مستقیم کشیش محلی هستند که او نیز فرض می‌کنیم یک اتحادیه‌ی کارگری مسیحی را سازمان‌دهی می‌کند. باز فرض می‌کنیم که مبارزه‌ی اقتصادی این منطقه به اعتصاب انجامیده است. وظیفه‌ی یک مارکسیست این است که موفقیت جنبش اعتصابی را بر هر چیز دیگر مقدم دانسته، به شدت تفرقه‌ی بین کارگران در این مبارزه به دو گروه آتئیست‌ها و مسیحیان را خنثی نموده، و با هر تجزیه‌ای از این دست مخالفت کند. پروپاگاندا‌ی آتئیست در چنین موقعیت‌هایی ممکن است هم غیرضروری و هم زیان‌بار باشد — نه از روی ترس ناشی از بی‌وجودی از هراساندن قشر واپس‌گرا، یا از دست دادن کرسی در انتخابات و یا امثالهم، بلکه از سر توجه به پیشرفت واقعی مبارزه‌ی طبقاتی که در این شرایط اجتماع کاپیتالیسم مدرن صد بار به‌تر از پروپاگاندا‌ی صرفاً آتئیستی باعث خواهد شد که کارگران مسیحی به سوسیال دموکراسی و آتئیسم بگردند. تبلیغ آتئیسم در چنین لحظه و چنین موقعیتی تنها دستمایه‌ی کشیش و کشیشانی خواهد شد که هیچ‌چیز بیش از این نمی‌خواهند که تقسیم کارگران بر اساس شرکت آن‌ها در جنبش اعتصابی جای خود را به تقسیم بر اساس باور آن‌ها به خدا بدهد. آنارشیستی که جنگ علیه خدا را به هر

قیمتی تبلیغ می‌کند در کمک به کشیشان و بورژوازی موثر خواهد بود (از آن جایی که آنارشیست‌ها همیشه در عمل به بورژوازی یاری می‌رسانند). یک مارکسیست باید ماتریالیست باشد یعنی دشمن دین، اما یک ماتریالیست دیالکتیک یعنی کسی که مبارزه علیه دین را نه به طور آستره و انتزاعی و نه بر پایه‌ی تبلیغ دور از واقعیت، صرفاً تئوریک و همواره تغییرناپذیر انجام می‌دهد بلکه ملموس و بر پایه‌ی مبارزه‌ی طبقاتی‌ای که عملاً در جریان وقوع است و توده‌ی مردم را بیش‌تر و به‌تر از هر چیز دیگر ممکن تعلیم می‌دهد. یک مارکسیست باید بتواند وضعیت ملموس را به شکلی کلی دیده، همواره توان آن را داشته باشد که مرز بین آنارشیسم و اپورتونیسیم را دریابد. (این مرز نسبی، تغییر جهت‌دهنده و متغیر است اما وجود دارد). او هم‌چنین نباید نه در برابر انقلابی‌گری آستره، شفاهی ولی در حقیقت پوچ آنارشیست از پای درآمد و نه در مقابل فیلیستینیسیم و اپورتونیسیم خرده بورژوا یا انتلکتوال لیبرالی که بر مبارزه علیه دین تامل می‌کند و وظایفش را فراموش کرده و خود را با باور خدا تطبیق می‌دهد و با گرایشات مبارزه‌ی طبقاتی هدایت نشده بلکه با مسامحه‌ی خرد و میانه‌روی برای نرنجاندن، دفع یا ارباب هیچ‌کس و قانون حکیمانه "سرت به کار خودت باشد" و غیره و ذلک عمل می‌کند.

از این زاویه است که باید با تمام مسائل جانبی حاملِ نگرشِ سوسیال دموکرات‌ها به مذهب برخورد کرد. به طورِ مثال، این پرسش همیشه مطرح است که آیا می‌توان کشیشی را به عضویتِ حزبِ سوسیال دموکرات درآورد؟ و پاسخِ این پرسش عموماً کاملاً مثبت است. تجربه‌ی احزابِ سوسیال دموکراتِ اروپا سند است. با این حال این تجربه نه تنها نتیجه‌ی به کارگیریِ دکترینِ مارکسیست در جنبشِ کارگر بود بلکه پی‌آمدِ موقعیت‌های تاریخی خاصی در اروپای غربی بود که در روسیه وجود ندارد (در موردِ این موقعیت‌ها بعداً بیش‌تر سخن خواهیم گفت). پس پاسخِ کاملاً مثبت در این مورد نادرست است. نمی‌توان یک بار برای همیشه ادعا کرد که کشیشان نمی‌توانند عضوِ حزبِ سوسیال دموکرات شوند؛ از طرفی هم نمی‌توان قانونی عکسِ این‌را رد کرد. اگر کشیشی به ما مراجعه کند تا در کارِ سیاسیِ مشترکی شرکت کند و با وجدان وظایفِ حزبی را انجام دهد بدون آنکه با برنامه‌ی حزبِ ضدیت کرده باشد، اجازه خواهد یافت که مراتبِ سوسیال دموکرات‌ها را طی کند؛ از جهتِ تضادهای بینِ ماهیت و پرنسپل‌های برنامه‌های ما و اعتقاداتِ راسخِ یک کشیش در چنین مواقعی تنها به خودِ کشیش و تضادهایی که خودِ او درک می‌کند مربوط می‌شود؛ یک سازمانِ سیاسی نمی‌تواند اعضای خود را موردِ آزمایش قرار دهد تا

ببیند که بین دیدگاه‌های آن‌ها و برنامه‌های حزب تضادی هست یا نه. اما، البته، چنین موردی یحتمل استثنای نادری است حتا در اروپای غربی، حال آن‌که در روسیه تقریبا ناممکن است. و اگر برای مثال کشیشی به حزب سوسیال دموکرات بپیوندد و فعالیت‌اش در حزب تنها کار در اولویت او جهت تبلیغ دیدگاه‌های دینی‌اش در حزب باشد، بی‌شک باید از مراتب حزبی کنار گذاشته شود. ما نه تنها باید کارگرانی را که هم‌چنان بر باورهایشان از خدا پایبندند در حزب سوسیال دموکرات بپذیریم، بلکه باید به عمد آن‌ها را استخدام کنیم؛ ما به شدت مخالف کم‌ترین اهانت به مقدسات دینی آن‌ها هستیم اما آن‌ها را استخدام می‌کنیم تا ماهیت برنامه‌های خود را به آن‌ها آموزش دهیم نه آن‌که اجازه‌ی مبارزه‌ی فعال علیه مقدساتشان را صادر کنیم. ما در حیطه‌ی حزب، آزادی عقیده را مجاز می‌دانیم اما تا حدی که آزادی گروهی مشخص می‌کند؛ ما مجبور نیستیم که دست در دست مبلغین به تبلیغ دیدگاه‌های آن‌ها که از سوی اکثریت حزب مردود است پردازیم .

مثالی دیگر، آیا اعضای حزب سوسیال دموکرات باید همگی تحت هر شرایطی برای اعلان شعار "سوسیالیسم مذهب من است" و دفاع از دیدگاه‌ها جهت حفظ این شعار سانسور شوند؟ خیر! انحراف از مارکسیسم

(و در نتیجه از سوسیالیسم) در این جا غیر قابل انکار است؛ با این حال اهمیت انحراف، اهمیت نسبی آن، به قولی، می تواند با شرایط تغییر کند. این که یک آشوب گر و یا کسی خطاب به کارگران طوری سخن بگوید که کلام اش به تر درک شود، در مقدمه ی گفتارش برای آن که نظرات اش را واضح تر عنوان کند از عباراتی استفاده کند که با پس زمینه ای که توده ها با آن آشنا هستند مطابقت داشته باشد، یک چیز است؛ و حال آن که، نویسنده ای "ساختار خدانشناسی" و یا سوسیالیسم خدا ساختاری را تبلیغ کند (در ماهیت، مثلاً به مانند **لوناچارسکی**) چیز دیگری است. در حالی که در مورد اول سانسور کاملاً بیهوده است یا حتا می تواند نوعی محدودیت نامناسب آزادی برای آن آشوب گر در انتخاب روش آموزشی خود باشد، در مورد دوم سانسور حزبی لازم و ضروری است. در نظر بعضی ها شعار "سوسیالیسم مذهب است" نوعی انتقال از مذهب به سوسیالیسم به شمار می رود، برای برخی دیگر نوعی انتقال "از" سوسیالیسم به دین .

به تر است به شرایطی که غرب به خداپرستی تعبیری اپورتونیست بخشید پردازیم: "مذهب امری خصوصی است". البته یکی از تاثیرگذاران آن فاکتورهایی کلی است که باعث رشد اپورتونیسم در کل شد، درست مانند قربانی کردن گرایشات اساسی جنبش طبقه ی کارگر برای دستیابی به

منافع زودگذر. حزب پرولتاریا خواهان آن است که دولت مذهب را امری خصوصی بشناسد؛ اما نبرد علیه افیون توده‌ها، علیه خرافات مذهبی و غیره به عنوان امری شخصی را به حساب نمی‌آورد. اپورتونیست‌ها مساله را تحریف می‌کنند تا این مفهوم را القا کنند که حزب سوسیال دموکرات دین را امری شخصی قلم‌داد می‌کند .

اما علاوه بر انحرافات همیشگی اپورتونیست (که در مباحثاتمان در دوما وقتی بحث به دین می‌رسید به هیچ‌وجه روشن نشد) شرایط تاریخی خاصی نیز وجود دارد که باعث بروز بی‌تفاوتی امروز و اگر بتوان گفت در این حد گسترده در میان بخشی از سوسیال دموکرات‌های اروپایی بر سر مساله‌ی دین شده است. این شرایط ماهیتی دوگانه دارند. نخست، وظیفه‌ی عناد علیه دین از لحاظ تاریخی وظیفه‌ی بورژوازی انقلابی بوده است و در غرب این وظیفه را تا حد زیادی دموکراسی بورژوازی در عصر انقلاب‌ها یا یورش خود به فئودالیسم و قرون وسطایی به مرحله‌ی اجرا و یا مقابله درآورد. هم در فرانسه و هم در آلمان سنت جنگ بورژوا علیه دین وجود دارد و بسیار پیش از سوسیالیسم آغاز شده است (انسیکلوپیدیست‌ها، فوئرباخ) در روسیه، به علت شرایط انقلاب بورژوازی-دموکراتیک، این وظیفه نیز هم‌چنان تقریباً به طور کامل بر دوش طبقه‌ی کارگر قرار

می‌گیرد. دموکراسی خرده بورژوا (نارودنیک) در کشور روسیه در این حیطة چندان فعالیتی نداشته است (همان‌گونه که سیاه‌صد کادتهای تکامل‌یافته یا کادتهای سیاه‌صد وخی می‌اندیشند) و در مقایسه با آنچه در اروپا انجام شده داده‌اند بسیار ناچیز است .

از طرفی، سنتِ جنگِ بورژوازی علیه دین بالاخص باعثِ اوج گرفتنِ اعوجاجِ بورژوا در این جنگِ توسطِ آنارشیست‌ها در اروپا شده است _ آنچه همان‌طور که مارکسیست‌ها بارها و بارها توضیح داده‌اند بر پایه‌ی دیدگاهِ جهانیِ بورژوا بنا شده است نه حمله‌ی خشمگین علیه بورژوازی. آنارشیست‌ها و بلانکیست‌ها در کشورهای آمریکای لاتین، **موست** (که اتفاقاً شاگردِ دورینگ بود) و خانواده‌ی او در آلمان، آنارشیست‌های اتریش در دهه‌ی هشتادِ قرنِ نوزدهم، همگی در مبارزه علیه دین در حدِ فوقِ تصویری مغالطه‌ی انقلابی کردند. جای تعجب نیست که در مقایسه با آنارشیست‌ها، سوسیال دموکرات‌های اروپایی اکنون به سوی دیگرِ افراط کشیده شده‌اند. این تا حدی قابلِ درک و تا حدی مشروع است با این حال برای سوسیال دموکرات‌های روس اشتباه است که شرایطِ خاصِ تاریخی در غرب را به دستِ فراموشی سپارند .

ثانیا، از نگاه تاریخی، در غرب پس از انقلاب‌های ملی بورژوا و پس از پیروزی کمابیش کامل مذهبی، مشکل مبارزه‌ی دموکراتیک علیه دین آغاز شد، تا به امروز که مبارزه‌ی دموکراسی بورژوا علیه سوسیالیسم در پس‌زمینه ادامه دارد و دولت‌های بورژوا عمدا سعی دارند تا توجهات توده‌ها را از سوسیالیسم با سازمان‌دهی تهدیدی شبه لیبرال علیه روحانیت دور کنند. این خصوصیت کولتورکامف در آلمان و مبارزه‌ی جمهوری خواهان بورژوا علیه روحانیت در فرانسه بود. بورژوا‌ی ضد روحانیت، راهی برای دور کردن توجه توده‌ی طبقه‌ی کارگر از سوسیالیسم بوده است _ که پیش از آن شاهد گسترش ماهیت مدرن بی‌تفاوتی نسبت به مبارزه‌ی علیه دین بین سوسیال دموکرات‌های غرب بودیم. و این باز قابل درک و مشروع است زیرا سوسیال دموکرات‌ها مجبور بودند که بورژوا و آنتی کلریکالیسم بیسمارکی را از طریق تابع کردن مبارزه علیه دین به قالب مبارزه برای سوسیالیسم خنثی کنند.

در روسیه شرایط تا حدی متفاوت است. پرولتاریا رهبر انقلاب بورژوا-دموکراتیک ماست. حزب‌اش باید رهبر ایدئولوژیک آن در مبارزه علیه تمام ویژگی‌های قرون وسطایی از جمله دین رسمی کهن و هر تلاشی برای روشن‌گری آن یا ابداع فرم جدید یا متفاوتی از آن باشد. بنابراین گرچه

انگلس جهت‌گیری به نسبت خفیف‌تری در تصحیح اپورتونیسیم سوسیال دموکرات‌های آلمان داشت _ که به خاطر تقاضای حزب کارگر مبنی بر اعلان مذهب توسط دولت به عنوان امری شخصی سعی بر جای‌گزینی اعلان آن که دین امری خصوصی است برای خود سوسیال دموکرات‌ها و حزب سوسیال دموکرات داشتند، مشخص است که وی در برابر ورود چنین کج‌روی آلمانی توسط اپورتونیست‌های روسی انتقادهایی صدها بار شدیدالحن‌تر می‌داشت .

با اعلان کرسی خطابه‌ی دوما مبنی بر این‌که دین افیون توده‌هاست، گروه دوما عمل‌کرد تقریباً صحیحی داشت و در نتیجه سابقه‌ای ساخت که شایسته است به عنوان اساس تمام نطق‌های سوسیال دموکرات‌های روسی در باب مساله‌ی دین مورد استفاده قرار گیرد. آیا باید پای فراتر می‌نهادند و بحث آتئیسم را در سطح جزئیات بیش‌تری گسترده می‌کردند؟ ما چنین فکر نمی‌کنیم. ممکن بود که این ریسک پدید آید که حزب سیاسی پرولتاریا مبارزه‌ی علیه دین را اگر جره کند؛ یا امکان داشت که به نابودی خط تمایز بین مبارزه‌ی بورژوا و مبارزه‌ی سوسیالیست علیه دین بیانجامد. اولین وظیفه‌ی گروه سوسیال دموکراتیک در دوما صدها سیاه (هزار فامیل) با افتخار فروگذارده شد .

دومین وظیفه و شاید مهم‌ترین آن برای سوسیال دموکرات‌ها، یعنی توضیح نقش طبقاتی کلیسا و روحانیت در حمایت از دولت‌صدها سیاه (هزار فامیل) و بورژوازی در مبارزه علیه طبقه‌ی کارگر، نیز با افتخار فروگذارده شد. البته، بسیار بیش از این می‌توان در این باره سخن گفت و سوسیال دموکرات‌ها در نطق‌های آتی خود خواهند دانست که چگونه بلندگوی سخنرانی رفیق سورکوف باشند، اما هنوز سخنرانی او عالی است، و دست به دست کردن آن بین تمام سازمان‌های حزبی وظیفه‌ی اصلی حزب ماست .

سومین وظیفه‌ی توضیح جزئیات مفهوم صحیح این گزاره بود: "دین امری خصوصی است" مفهومی که عموماً از سوی اپورتونیست‌های آلمانی تحریف شده است. متأسفانه رفیق سورکوف این کار را نکرد. بسیار جای تأسف دارد زیرا که در اوایل فعالیت‌های گروه دوما بر سر این مساله اشتباهی از سوی رفیق بلوسوف رخ داده است و در آن زمان توسط پرولتاری مطرح شد. بحث در گروه دوما نشان می‌دهد که مباحثه بر سر آتئیسیم، مساله‌ی برداشت صحیح از تقاضای فراوان مبنی بر اعلام دین به عنوان امری خصوصی را به منصفی ظهور گذارده است. ما نباید رفیق سورکوف را به تنهایی به خاطر اشتباهات کل گروه دوما مقصر بدانیم. بلکه باید صراحتاً

بپذیریم که کل حزب به خاطر عدم روشن‌گری کافی این مساله و آماده‌سازی اذهان سوسیال دموکرات‌ها برای درک اظهارات انگلس در مخالفت با اپورتونیست‌های آلمانی در اشتباه است. بحث در گروه دوما ثابت می‌کند که در واقع سوء برداشتی از این مساله شده است و به هیچ‌وجه قصد نادیده انگاشتن تعالیم مارکس در میان نبوده است؛ ما مطمئن هستیم که این اشتباه در نطق‌های آتی گروه قابل تصحیح است.

ما تکرار می‌کنیم که تمام سخنرانی رفیق سورکوف عالی بود و باید در بین سازمان‌ها دست به دست بچرخد. در بحث این سخنرانی گروه دوما بیان کرد که آگاهانه در حال تحقق‌بخشیدن به وظایف سوسیال دموکراتیک است. امید است گزارشاتی که از مباحث درون گروه دوما تهیه می‌شود بیش از پیش در نشریه‌ی حزب منتشر شود تا گروه و حزب را بیش‌تر به یکدیگر نزدیک کرده، حزب را با مشکلات درون گروهی آشنا کرده و وحدتی ایدئولوژیک در عمل‌کرد حزب و گروه دوما موجب شود

Source: Vladimir Ilyich Lenin: The Attitude of the Workers' Party to Religion

بررسی مقابله‌ای دیدگاه‌لنین با منظر نورولینگویستیک و تئولوژیک به دین

سخنی با خوانندگان

در پی روندِ نویِ دین‌ستیزی نه‌تنها در غرب و کشورهایِ منطقه‌ی خاورمیانه، بلکه با شدت و حدتی کم‌سابقه در ایران، زمان را مناسب دانستم برای بازکردنِ این مبحث و این بار پردازش به آن با فاکت‌های علمی در مقاله‌ای تحتِ عنوان: "نیست را باور کنیم: تاثیرِ تبلیغاتِ آتئیستی در محوِ باورهای دینی". هنگامِ نگارش سعی داشتم که تا حدِ ممکن گرایشاتِ سیاسی و یا عقیدتیِ خود را دخیل نکرده، بلکه به طورِ خاص پیرامونِ دین‌ستیزی از دیدگاهِ نورولینگویستیک به بحث بپردازم. قطعاً چنین مقاله‌ای پیش از این در بینِ مقالاتِ فارسی زبان موجود نبود. و حتا نمونه‌های مشابه به زبانِ انگلیسی هم اگر ادعا نکنم که هرگز یافت نشده می‌توانم بگویم نادر است. گرچه لینگویست‌هایی هم‌چون **چامسکی** و در مقابلِ او **دیوید کریستال** سخنرانی‌هایی در این باب داشته‌اند هرگز به طورِ مشخص به تعریف و توضیحِ فرایندهایِ زبان‌شناختی در درک از دین بر نیامده‌اند و یا اگر هم بوده در دست‌رسِ عموم قرار نگرفته است.

پس از نگارشِ مقاله‌ی مذکور که به دلایلی بخشِ اولِ مقاله را حذف کرده بودم، تصمیم گرفتم که رساله‌ی "نگرشِ حزبِ کارگر به دین" لنین را

ترجمه کنم، که بی‌شک یکی از مشهورترین و مهم‌ترین رسالات اوست و هرگز به طور کامل به فارسی ترجمه نشده بود و نویسندگان هر یک براساس نیاز و سود خود بخشی از آن را ترجمه‌ی ضمنی کرده بودند تا در تحمیل نظرات خود از آن بهره ببرند. با اشراف بر جامعه‌ی ایرانی، از طیف‌های چپ گرفته تا به اصطلاح نئولیبرال‌های راست، می‌توانستم حدس بزنم که پس از خواندن این رساله نیز هر کس بر اساس پیش‌زمینه‌های دریافتی ذهنی خود سعی بر تاویل و تفسیر آن جهت تحکیم عقاید خود خواهند داشت و قطعاً بخش‌هایی از گفته‌های لنین هایلایت خواهد شد که در ادامه خود او به رد و یا توضیح آن پرداخته است. آنچه باید به خاطر بسپاریم این است که دلایل کاملاً حزبی لنین بر تسامح عملی در ستیز با دین و یا تاکید او بر برائت حزب سوسیال دموکرات در قوت‌گیری شعار "دین امری خصوصی است"، گرچه مفصل، کامل، شامل، و واضح اما نه بر پایه‌های محکم استدلالی، آنچه لاقلاً امروزه بتواند توجیه‌کننده و تاثیرگذار باشد، قرار داشتند.

لیکن، باز بر خود می‌بینم که پی‌نوشتی بر مقاله‌ی خود افزوده، آنچه لنین تنها با استفاده از ایدئولوژی حزبی باور شده به عنوان، به قول خود او "حکم"، و چند لاجیکال دیداکشن (استدلال منطقی محور) مطرح کرده بود

را با نظریات علمی نورولینگویست‌هایی که در مقاله‌ی پیشین خود آورده بودم در قالب بررسی مقابله‌ای (Contrastive Analysis) تبسیط کنم. خواه‌ناخواه جامعه‌ی جوان و درس‌خوانده‌ی امروز، که ماتریالیسم را در قرن بیست و یکم، قرن علم، می‌شناسد – بسی فراتر از آنچه در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم، قرن فلسفه و ایدئولوژی، باور شده بود – با خوانش حکم متقاعد نخواهد شد.

پیش‌گفتار

در خوانش مقالات و رسالات لنین که طی سی سال مشخصاً از ۱۸۹۳ تا ۱۹۲۳ نوشته شده‌اند (بیش از پنج‌هزار و بیست عدد گردآوری شده تا به امروز) [۱] لازم است دو مساله مد نظر قرار بگیرد: اول آن که همان‌طور که لنین بارها و بارها خود نیز در تحلیل گفتار مارکس و هم‌چنین انگلس تکرار کرده بود [۲] موقعیت جغرافیایی و سابقه‌ی تاریخی اهمیت بسزایی دارد. این که آن سخن لنین در شرایط اجتماعی، جغرافیایی و سیاسی خاصی گفته شده و این که آیا خود لنین در رسالات بعدی خود به تصحیح گفتارهای پیشین یا حتا تغییر خط مشی پرداخته است، و این که آن گفتار

در شرایط آن روز قابلیت اجرا و تبعیت داشته است و آیا امروزه نیز پراکتیکال هست، از ملزوماتی است غیر قابل چشم‌پوشی. مسلماً جامعه‌ی جهانی امروز پس از طی تاریخی قریب به یک قرن، تحولات اجتماعی، سیاسی، و شرایط پسا جنگ‌های دهه‌های متمادی، در شرایط و موقعیت‌های جدیدی قرار گرفته‌اند که اکت‌هایی نو بر اساس پالسی‌هایی جدید می‌طلبند .

نکته‌ی دوم بررسی دقیق و جامعه‌شناختی شامل و کاملی از ایران کنونی و روند شکل‌گیری نوفرهنگ‌های زاده شده طی سی سال اخیر است. همان‌طور که لنین در سال ۱۹۰۹ جامعه‌ی روسی را مستقل از آنچه دیدگاه انگلس در برابر اپورتونیست‌های آلمانی داشته می‌شمارد [۳]، جامعه‌ی ایرانی امروز که مسیر پرتلاطم تاریخی را پشت سر گذاشته است و هنوز در نیمه‌ی راه عبور از این مسیر است نوع دیگری از برخورد را طلب می‌کند .

در ذیل سعی شده است با در نظر گرفتن دو نکته‌ی فوق‌الذکر محدودیت‌ها، فرصت‌ها، و نیز روندهایی که بسیار محتمل به شکست آتئیسم در ایران امروزه هستند به اختصار بیان شوند .

باورِ آن که سوسیالیسم مذهبِ من است خود باور به مذهب است!

طی دو دهه‌ی گذشته، که اوانجلیکن‌ها در ایالاتِ متحده به شدت قدرتِ نفوذ در بینِ جامعه‌ی در مقایسه با اروپا سنتی‌تر آمریکا را کسب کرده‌اند، به کرات این جمله به نقدِ سوسیال دموکرات‌ها شنیده می‌شود: "سوسیالیسم مذهبِ من است خود باور به مذهب است". جدا از بحث‌های فلسفی بسیاری که پیش از این به تحلیلِ هرمنوتیکی این گزاره و "آیرنی-تضاد" موجود در آن بوده است، پس از رویِ کار آمدنِ اوباما در ایالاتِ متحده که شکستِ سنگینی برای جمهوری‌خواهانِ مذهبی به شمار می‌آمد تا جایی که اوباما را یک سوسیالیست معرفی می‌کردند! (رجوع شود به مطبوعاتِ امریکایی طی سال‌های ۲۰۰۸-۲۰۱۰) شاید بتوان گفت برای اولین بار پس از پیدایشِ کندیسم در آمریکا، مبلغانِ مذهبی و کشیش‌های اوانجلیکن (توجه شود به تفاوت اوانجلیکن‌ها با کاتولیک‌های غرب، شرق و اورتودوکس‌های روس) پای را از حوزه‌ی دین فراتر گذارده با حمله‌ی تبلیغاتی علیه آتئیسمِ سوسیال دموکراسی عملاً خود را در روندهای سیاسی جاریِ ایالاتِ متحده وارد کرده‌اند. نمونه‌ی مشهورِ آن برنامه‌ی گلن

بک بود که در آن اجازه داد کشیشی کاتولیک به نام اندرو، که تا پیش از این خطابه (پانزدهم جولای) گم‌نام بود به نقدِ تندی علیه سوسیالیسم بپردازد، سوسیالیست‌ها را در مقابلِ دموکراسی قرار داده، تبلیغِ آتئیسمِ آن‌ها را منافیِ اصلِ دموکراسی دانسته و اقداماتِ میلیتانتِ آتئیست‌های استالینیستی (بدونِ ذکرِ استالینیسم و یا تمایزی تاریخی) را در نابودیِ دین و حتا کشتارِ کشیش‌ها ره‌آوردِ آتئیسم بداند. وی با رجوع به این گزاره "سوسیالیسم مذهب من است"، آن‌ها را دروغ‌گویانی خواند، که سعی به ترسیمِ چهره‌ای نو از مذهب دارند. در واقعِ تحلیلِ این کشیش از این گزاره باورِ آتئیست‌ها به وجودِ مذهبی بود که در شعار آن را نفی می‌کنند و با نامی دیگر سعی به گسترشِ آن دارند. گرچه این خطابه که به طورِ زنده از رادیو پی.آر.ان در تمامِ ایالاتِ متحده پخش شد، نقدها و بازخوردهای متفاوتِ زیادی را در برداشت، خود اولین قدمِ کاملاً حساب شده‌ی گلن بک، نه‌تنها به عنوانِ یک مسیحیِ صهیونیستِ مورمان، بلکه به عنوانِ یکی از تاثیرگذارترین و شهیرترین برنامه‌سازان امریکایی می‌تواند به حساب آید .

این اولین باری نیست که این گزاره موردِ نقد قرار می‌گیرد. و تنها با ورود به این بحث به راحتی می‌توانید تحلیل‌های نفی‌کننده‌ی این گزاره را خود تجربه کنید. شاید زمانِ آن رسیده است که تغییری در این گزاره داده

شود؟! یا شاید به تبیین مفهوم آن به همان شدت و گسترشی که اوانجلیکنها و مورمانها در نفی آن می‌پردازند حرکتی سازمان‌دهی شده انجام شود؟! بالطبع جامعه‌ای که هنوز مسخِ باورِ شیطانی بودنِ آتئیست‌ها، و کافر خواندنِ آنهاست، که در واقع با پذیرشِ اصلِ وجودِ خدا و در نتیجه دین به عنوانِ راهِ رستگاری به نقدِ هرآنچه متفاوت از این باور است همت می‌گمارد، با گسترشِ تبلیغاتِ ضدِ آتئیستی، سوسیال دموکرات‌ها را به جنگی رو در رو فرا می‌خواند. تکلیف چیست؟ آیا هنوز مسامحه و سکوتی که لنین در همان رساله "نگرشِ حزبِ کارگر به دین" نکوهش می‌کند جایز است؟

ریشه‌های دینی در ایران از کویر و کوه نیز گذشته است

وقتی از دین در ایران صحبت می‌کنیم، به پیشینه‌ای دو هزار ساله نمی‌رسیم. قدمتِ دین در ایران به بیش از هفت‌هزار سال (ما قبلِ تاریخ) و زروانیسم به عنوانِ اولین دینِ یکتاپرستی شناخته‌شده در جهان می‌رسیم (کَشَفَرود). هنوز باورهایِ زروانیسم در شکل‌گیریِ انواعِ جدیدِ مذاهب و ساینتولوژیسم تاثیرِ مستقیم دارد. از ویدئوی "تولد" لیدی گاگا که به وضوح

ترسیمی زروانیست از مسیحیت، آنته مسیح و لوسیفریسم دارد گرفته، تا اداپتیشن بوداییست و عرفان شرق "اکنکار" از زروانیسم. در تئولوژی، فلات ایران یا تاتیس، به عنوان مهد شکل‌گیری ادیان تک‌خدایی شناخته می‌شود. در اروپای پیش از مسیح و سلطه‌ی یهودیان در روم شرقی در آن زمان، حاکمیت میترایسم و گستردگی مسلط او بر هلنیسم تا ورای بالکان، تمام حوزه‌ی مدیترانه، و حتا آثاری به دست‌آمده مبنی بر تسلط آن بر برخی از نواحی اسکاندیناوی بلامنازع است .

این فلات تجربه‌ی چندین هزاره تسلط باورهای مذهبی (پس از اسطوره‌های بابلی) از میترایسم و مهرپرستی گرفته تا زرتشتیت و دین بهی، مانویسم، (منهای مزدکیسم)، یهودیت، مسیحیت با وجود تمام گرایشات و مذاهب مرتبط، اسلام سنی، اسماعیلیه، شیعه‌ی جعفری، شیعه‌ی یازده امامی، دوازده امامی، مهدویت، بابیت و بهایت، اگر حتا به عنوان منشا گسترش دین به سمت غرب شمرده نشود، به عنوان دینی‌ترین نقطه‌ی جهان به حساب می‌آید. مسلما ریشه‌ای چنین عمیق از درخت تنومند دین که بر تمام فرهنگ، زبان، ادبیات، هنر، تاریخ، و رسومات روزمره‌ی مردم آن‌گونه سیطره دارد که حتا کم‌تر پرسیده می‌شود ریشه‌ی

فلان رسم از کجاست، با روش‌های معمول و شناخته‌شده و یا تجربه‌شده‌ی آتئیسم قابلِ خشکیدن نیست .

ما همه انسانیم

در مقاله‌ی "نیست را باور کنیم: تاثیر تبلیغاتِ آتئیستی در محورِ باورهای دینی" خود، مفصل‌تر به چگونگیِ پیدایشِ یک کانسپت در ذهنِ بشر پرداخته‌ام. به طورِ خلاصه، کودک با مغزی از هرگونه داده تھی (تبیولا ریزا یا لوح سفید) به دنیا می‌آید. از بدو تولد (و به اعتقادِ برخی از نورولینگویست‌ها از دورانِ جنینی) با دریافتِ اولین داده‌ها از محرک‌های بیرونی، اساسِ بسترِ اولیه و کانتکستِ ذهنیِ کودک شروع به شکل‌گیری می‌کند. و به طورِ خاص نیم‌کره‌ی چپِ مغز که مختص به زبان‌آموزی و تحلیل است (و بنا بر نظریه‌ی فرویدیست‌ها هر دو نیم‌کره‌ی مغز، نیم‌کره‌ی راست که با لمسِ اشیا و شی‌سازی در ارتباط است همراه با نیم‌کره‌ی چپ) شروع به جاسازیِ داده‌ها می‌کند. این نوع یادگیری که به اکوییزیشن معروف است (که در ادامه مفصل در این مورد صحبت می‌کنیم) کاملاً به طورِ غیرارادی و ناخودآگاه صورت می‌گیرد. پس از شکل‌گیریِ کاملِ بسترِ

اولیه، داده‌های ثانویه از محرک‌های محیطی برای جای‌گیری نیاز به تغییر شکل یا اسیمیله دارند.

در موردِ باورِ وجودِ خدا نیز، ما همگی در این شرط مشترکیم: آنچه بعدها با کسبِ دانش، تحلیلِ موقعیت‌ها، و یا قرار گرفتن در معرضِ باورهای رایجِ آتئیستی کسب می‌کنیم برای جای‌گیری در ذهنِ ما لزوماً مجبور به اسیمیله و یا تغییرِ شکل برای هم‌سانی با باورهای شکل‌گرفته در بسترِ اولیه‌ی ذهنِ ما هستند، بستری که ما هیچ نقشی در شکل‌دهی ارادی به آن نداشته‌ایم و تحتِ تاثیرِ آموزش‌های خانواده، مدرسه و سپس جامعه به وجود آمده است. شکستِ این باورها و جای‌گزینیِ آنها با "ناباوری به باورِ وجود خدا" کاری دشوار، و شاید بتوان ادعا کرد ناممکن است. [۴]

لنین در همین رساله "نگرشِ حزبِ کارگر به دین" تاثیرِ تبلیغِ آتئیسم از طریقِ کتبِ آموزشی و گنجاندن در دروسِ مدارس را نفی نمی‌کند. شاید اگر نگاهِ لنین به این مقوله نگاهِ علمی بود دلایلِ قطعی‌تری برای نفی یا تایید می‌آورد. اما مهم این‌جاست که لنین در ادامه پرسش را به سویی دیگر می‌برد. در واقع وی نه‌تنها واردِ مقوله‌ی آموزش‌پذیریِ آتئیسم نمی‌شود بلکه به طورِ عملی نقشِ سوسیال دموکرات‌ها را در گسترشِ

آتئیسم و رایِ تبلیغات توضیح می‌دهد. در ادامه مفصل‌تر در این مورد صحبت به میان خواهد آمد .

آموزش، مترادفِ فارسیِ تعلیم نیست

در تئوری‌های آموزش ما با دو ترمِ متفاوت و تا حدی متضاد سر و کار داریم: ۱. آموزش یا Learning/Teachi ۲. تعلیم یا Acquisition

اکویزیشن، پایه‌ی آموزشِ نوین پس از جنگِ جهانی دوم شده است. این تاریخ بسیار مهم است. چون آن‌چه ما در رساله‌ی لنین می‌خوانیم در پیش از جنگِ جهانی دوم به رشته‌ی تحریر در آمده است. در اکویزیشن، بنا بر کتب و مقالاتِ عدیده و پایه‌ای براون Brown بر آن، داده‌ها از طرُقِ خاص به طورِ غیرِ مستقیم به ذهنِ یادگیرنده رسانده می‌شود. درست به مانند آن‌گونه که کودکی به طورِ غیرِ مستقیم از طریقِ گیرنده‌های حسیِ خود (حواسِ پنج‌گانه) شروع به ذخیره‌ی داده‌های دریافتیِ محیطی می‌کند. یک کودک زبانِ مادریِ خود را آموزش نمی‌بیند، بلکه به طورِ غیرِ آکادمیک از محرک‌های محیطیِ اعم از زبانی که مادر، پدر، خواهر یا برادر، اطرافیان، رادیو، تلویزیون، موسیقی، و پیام‌های اجتماع به کار می‌برند یاد

می‌گیرد. شما اگر فرزندِ چهار ساله‌ی خود را بنشانید و روزی چهل مرتبه پشتِ سرِ هم از او بخواهید که تکرار کند **milk** "یعنی شیر"، اما در طی روز دائماً به فارسی بگویید شیر و وقتی برای خواهرش شیر می‌ریزید بگویید "بیا شیر بخور" و یا شیشه‌ی خالی شیر را به پدرش نشان دهید و بگویید "شیر تمام شده بخر" و یا هنگامِ نوشیدن شیر بگویید "گمانم این شیر ترش شده است" و یا به همسایه‌تان بگویید که "شیر هم گران شده"، در این صورت هرگز فرزندِ شما نه‌تنها به شیر نخواهد گفت "**milk**" بلکه هر بار از او بپرسید "عزیزم شیر به انگلیسی چی می‌شود؟" او جوابی به شما نخواهد داد و باز شما تکرار خواهید کرد...**milk**" بگو: "**milk**" کودکان نه‌تنها زبان را به عنوانِ اولین فعالیتِ مغز برای تشکیلِ بسترِ اولیه به تعبیرِ **چامسکی یونیورسال گرامر** از طریقِ اکوییزیشن و یا یادگیری غیرِ مستقیم از طریقِ جاسازی داده‌های دریافتی از محرک‌های محیطی یاد می‌گیرند، بلکه تمامِ مفاهیمِ اولیه را نیز این‌گونه درونی می‌کنند .

و اما در بحثِ آتئیسیم و "باور به ناباوری به باورِ خدا"، همان‌طور که بالاتر ذکر شد، امکانِ درونی‌شدنِ آن از طریقِ آموزشِ مستقیم بسیار سخت و در بسیاری از موارد ناممکن است. این که لنین با آن که اشاره‌ای به تدریسِ آتئیسیم در کتبِ آموزشی کرده واردِ بحث بر این مقوله نشده و تنها به

پاسخی کوتاه به تاییدِ اثرگذاریِ این نوع آموزش بسنده کرده، نه به خاطرِ عدمِ اثبات و عملی‌شدنِ این دست‌آوردِ علمی پیش از جنگِ جهانیِ دوم، بلکه تنها به علتِ تمرکزِ وی بر مبحثِ پراکتیکِ حزبیِ سوسیال دموکرات‌ها بوده است. لنین دانشمند نبود، زبان‌شناس نبود، نورولینگویست نبود، و البته دلیلی برای ورود به این نوع بحث نداشت. وی بر آن‌چه مسئول و محیط بود به خوبی در زمانِ خود "احکام" مارکسیسم را تبیین کرده، نحوه‌ی برخوردِ ماتریالیسمِ دیالکتیک را به نیکی شرح و بسط داده است.

اما، امروزه پس از گذشتِ یک قرن پر فراز و فرود و سیطره‌ی علم و تکنولوژی، تبیینِ افکارِ لنین به عنوانِ "حکم" و پیش‌فرض قرار دادنِ صحتِ آن‌ها و پرداختن به پراتیک‌های سوسیال دموکراسی در گسترشِ ماتریالیسم و آتئیسم در بینِ اقشاری که پس از یک قرن قرار گرفتن در معرضِ آماجِ تبلیغاتِ ضدِ مارکسیستی بسیار بدبین‌اند شاید چندان کارا نباشد. متدهای آموزش از دورانِ پس از جنگِ جهانیِ دوم یکی پس از دیگری ارتقا یافته‌اند و با احاطه به روش‌های صحیحِ تعلیم می‌توان از سدِ آموزش‌ناپذیریِ داده‌های ثانویه گذشت. راهی بسی آسان‌تر، امن‌تر، و کارا تر از روش‌های منسوخ و کهنه‌ی آموزش در یک قرنِ پیش. روش‌هایی که

دیگر نیازی به مسامحه و سازش‌کاری و لزومی برای میلیتاری اکت علیه دین ندارند .

دین امری خصوصی نیست

جدا از بحث گزاره "دین امری خصوصی است" که لنین در رساله‌ی خود به تفصیل، روشنی کلام و تحلیلی همه جانبه با در نظر گرفتن گذار تاریخی و انحرافات اپورتونیستی از بهره‌گرفتن از این گزاره بدان پرداخته است، نکته‌ی مهمی نباید از دیدرس دور بماند. این‌که: فی‌الواقع دین امری خصوصی نیست! هرگز نبوده و هنوز هم نیست. شکل‌گیری ادیان از ابتدا کاملاً بر اساس قدرت‌طلبی اجتماعی بوده است. تئولوژیست‌ها در بررسی گذار باور به خدا از انواع بدوی آن که در ذهن انسان تجربه‌گرا از اشکال و اجرام موجود در طبیعت و نیروهای ورای توان بشر در به اختیارگیری و کنترل یا دفع و تحلیل آن، تا دوران تسلط انسان کشاورز و شی‌ساز و شکل‌گیری ادیان الهی که ما به نام ادیان شرقی و ادیان ابراهیمی می‌شناسیم، متفق‌القول به تاریخی می‌رسند که طی آن دوران، مذهب خاصی به قدرت اجتماعی رسیده است. این قدرت‌گیری در بدو پیدایش آن

دین بوده است و نه در مسیر گسترش شمار گروندگان به آن دین در جغرافیایی بسیط .

به طور مثال، دین بهی را که با نام زرتشت می‌شناسیم؛ در گات‌ها به جز نام زرتشت به عنوان بشر تنها نام دو نفر دیگر آمده است: پروچیستا دختر زرتشت و گشتاسب پادشاه. در واقع گشتاسب اولین کسی است که پس از هوویی همسر زرتشت و مدیوماه عموزاده‌ی زرتشت به دین بهی می‌گردد و از جمله چهار نفر انجمن مغان به درباریان خود فرمان پذیرش دین بهی را می‌دهد. در تاریخ زرتشت بیش‌ترین گسترش دین بهی توسط همین پادشاه کی‌گشتاسب حاصل می‌شود؛ در واقع دین بهی به شدت دینی-اجتماعی می‌شود و به سرعت مرزها را پیموده و تا ورای بین‌النهرین، یم نیل (رود نیل امروزه) و آسیای صغیر گسترده می‌شود. با آن‌که در زمان هخامنشیان زرتشتیت دین رسمی نبود، اما سیطره‌ی سیاسی، اجتماعی و قدرت مطلقه‌ی مغان از بیش از پنج هزار سال قبل از میلاد مسیح، بدو ظهور زرتشت، تا هفتصد سال پس از مسیح، به جز دویست سال حضور هلنیست‌های سلوکی در ایران، قدرتی شکست‌ناپذیر و کاملاً مسلط بر تمام امور فردی و اجتماعی بود.

مسیحیت نیز با نام "لرد" و یا "کینگ" پا به عرصه‌ی ظهور و سپس گسترش گذارد. در واقع مسیح به عنوان فرزندِ خدایی که پادشاهِ جهان است و اراده‌ی جهان در دستِ اوست، داعیه‌ی پادشاهیِ جهان داشت که تنها به همین علت به دستِ پونتئوس در زمان تیبریوس رومی مصلوب شد. در هر چهار انجیل آمده است که پونتئوس پس از دست‌گیریِ مسیح و پیش از تصلیبِ او به مضحکه‌ی مسیح به عنوان "پادشاهِ یهود" پرداخت و به او گفت چنان‌چه پادشاه است و فرزندِ خدا، خود را از این عقوبت نجات دهد. گرچه بر اساسِ موعظه سرِ کوه که کلامِ مسیح است او برای پایان دادن به دین آمده بود، پس از تصلیبِ وی، و شهادتِ مریم مجدلیه به دیدنِ روحِ مسیح که وعده‌ی بازگشت به صحابه و فرودِ روح‌القدس بر حواریون را داد، کلیسا به عنوانِ رکنِ چهارم پس از باور به تثلیث جزوِ ارکانِ مسیحیت شمرده شد؛ چنان‌چه یک مسیحی کلیسا را به رسمیت نشناسد از دین بیرون است. و این دست‌آویزی شد برای حکومتِ مطلقه‌ی کلیسا. قرونِ وسطایی که دورانِ جهل و تاریکیِ اروپا را شکل داد و بر تمامِ وجوهِ زندگی فردی و اجتماعی مردم تسلط داشت. حتا پس از رنسانس و تا به امروز این وجهه از مسیحیت، که وجهه‌ای کاملاً قدرت‌طلب است هم‌چنان بر جهان سیطره دارد .

و اما محمد و اسلامی که در ابتدا با شعارِ برابریِ انسان‌ها و آزادیِ بردگان شروع به تبلیغ و رایِ شبه‌جزیره‌ی عربستان کرد، اولین پایه‌ی مستقلِ دینی خود را در مکه پس از جنگ و فتحِ مکه بنیان نهاد. سلطه‌ی محمد و اسلامی که بر عکسِ مسیحیت، یهودیت، و زرتشتیت، بیش از آن که فردی باشد، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی بود. اسلام از بدو شکل‌گیری و حتا در زمانِ حیاتِ محمد دینی اجتماعی و سلطه‌گر بود و با تشکیلِ اولین پایه‌های حکومتِ اسلامی در مدینه، مکه و طائف راه را برای سپاهِ عمر، عثمان و خلفای اموی و عباسی و بعدها ترک‌های عثمانی برای گسترشِ حکومتِ اسلامی باز کرد .

تاریخِ معاندتِ ادیان در کسبِ قدرتی جهانی (که این قدرتِ جهانی از ارکانِ مشترک در تمامِ ادیان است) تاریخی خونین و بی‌پایان است .

حال باور کنیم که دین امری خصوصی و شخصی است؟ هرگز نبوده و هرگز نیست و هرگز نخواهد بود .

لنین به نیکی منطقِ شعارِ "دین امری خصوصی است" را می‌شکافد: "بهتر است به شرایطی که غرب به خداپرستی تعبیری اپورتونیست بخشید پردازیم: "مذهب امری خصوصی است". البته یکی از تاثیرگذارانِ آن

فاکتورهایی کلی است که باعث رشد اپورتونیسم در کل شد، درست مانند قربانی کردن گرایش‌های اساسی جنبش طبقه‌ی کارگر برای دستیابی به منافع زودگذر. "منافع زودگذر" باید چندین بار این را تکرار کرد. منافع زودگذر. لنین در ادامه به تحلیل تاریخ دقیقی از شکل‌گیری و گسترش این باور اپورتونیستی می‌پردازد. و چنانچه سخن لنین بدون تعبیرات و تاویلات خوانده شود در ذات مفهوم کلمه‌ی این گزاره را چیزی جز مسامحه‌ای سازش‌کارانه برای جلوگیری از گسترش حرکت‌های میلیتاریایی علیه دین نمی‌شمرد. پرسش این است: آیا امروزه که رشد اجتماعی و قدرت‌طلبانه‌ی حکومت‌های دینی، چه در بین کشورهای اسلامی و چه در کشورهای نو لیبرالیسم مذهبی با دست‌آویزی به دین تاریخ حکومت قرون وسطایی کلیسا و بورژوازی هم‌چنان پایدار را متحرک و پیش‌رو می‌کند، می‌توان با شعار فرصت‌طلبانه "دین امری خصوصی است" به مسامحه با دین و مذهب پرداخت؟ آیا واقعا امروزه سکولاریسم می‌تواند ادعا کند که دین را می‌شود در پستوی خانه نهان کرد؟ آیا روند روی کار آمدن احزاب دینی در حوزه‌ی خاورمیانه پس از گذار از دوره‌ای کوتاه سکولاریسم این نتیجه را به دست نمی‌دهد که دین جدای از حکومت نابود می‌شود و برای حیات خود ناگزیر به ریشه دواندن در بین همان پستوی

خانه‌ها برای دست‌یابی به قدرتِ مطلقه است؟ با خیلِ جماعتِ مذهبی چه باید کرد؟ آیا دیدگاهِ لنین که تنها راهِ دست‌یابی به گسترشِ ماتریالیسمِ مارکسیسم را عمل‌کردِ بدونِ انحرافِ سوسیال دموکرات‌ها در گسترشِ مبارزاتِ طبقاتیِ توده‌ی مردم می‌شمرد، امروز نیز کارساز است؟

لنین در رساله‌ی خود به نکته‌ی قابلِ تاملی اشاره می‌کند، که شایسته‌ی توجه بیش‌تری است. و آن شناختِ خطِ قرمزهای سوسیال دموکراسی است. او در برابرِ آنارشیسم، و اتکا به نقدهای تندِ انگلس به دورینگ، بلانکیست‌ها و کالتورکامف، با بیانِ ضربه‌ی مهلک‌تری که اپورتونیست‌ها در سو تعبیر و به کارگیریِ این شعار می‌زنند، حساسیتِ فهمِ این مقوله را در حزب مکررا متذکر می‌شود. وی بیان می‌کند که چنین مسامحه‌ای در بینِ سوسیال دموکرات‌ها هرگز نباید وجود داشته و رخنه کند. حتا در عضوگیریِ یک کشیش در حزب، مادامی که وی عملی جهتِ تبلیغِ دین و گسترشِ آن از درونِ حزب نکند، ورود، عضویت، و حتا طیِ مراتب بر وی جایز است. مسلما، چنان‌چه لنین را تا همین جا بخوانیم به تعبیری غلط از او می‌رسیم. وی در ادامه به روشنی متذکر می‌شود که مبارزه با باورِ دینی از ارکانِ سوسیال دموکراسی است و تنها زمانی "دین امری شخصی است" و قابلِ تسامح است که عدمِ این مسامحه یا به آنارشیسمِ میلیتاریایی علیه

دین، که نتیجه‌ای جز قدرت‌گیری بیش از پیش مذهب ندارد، منتهی شود و یا به شکاف در بین مبارزان طبقاتی کارگران در سطوح مختلف پرولتاریا بینجامد. و البته آن مثال معروفِ لنین که گویای حقِ مطلب است .

اما امروزه ما در منطقه به طورِ خاص، و در جامعه‌ی غرب در سطحی مبسوط‌تر، با دو پدیده‌ی موازی مواجهیم: ۱. خیلِ عظیمِ توده‌ی مردمی که در زمانِ لنین هم بودند. همان‌هایی که به علتِ دورماندگی از دانش و تحتِ تعلیماتِ دینی هم‌چنان مذهبی‌اند. ۲. قدرت‌طلبیِ روزافزونِ دین‌گرایان برای دستیابی و گسترشِ حکومت‌های دینی. احزابی مذهبی که امروزه به انواعِ سلاح، منابعِ مالیِ غنی، و حمایتِ غرب علاوه بر قدرتِ مسخ‌کننده‌ی تبلیغاتِ دینی که خود به خود به علتِ ریشه‌های تاریخی کارسازند مجهز اند. آیا هم‌چنان مسامحه با شعار به تعبیرِ لنین جعلی و اعوجاج‌گر "دین امری خصوصی است" جایز است؟

ما غرب را از روزن می‌بینیم، غرب ما را از هابل

غرب، با در دست داشتنِ امکاناتِ مالی، منابعِ انسانی که ماشین‌وار در جهتِ ارتقا و تکثیرِ امپریالیسم چشم‌بسته (به تعبیرِ لنین) با شعارِ *around the*

clock دست به کارند، با تملکِ انحصاری بوق‌های تبلیغاتی و مدیای جریانِ اصلی، و فناوری‌های اختصاصی، احاطه‌ای کامل بر شرایطِ اجتماعی، فرهنگی، و گرایشاتِ شرق دارد. این دانشِ محیط بر زوایای متعددِ شرق که گاه از دیدرسِ اکتیویست‌های شرقی هم به دور مانده است، به او امکانِ دخالت و کنترلِ مستقیم و یا غیرِ مستقیم در شکل‌گیری روندهای سیاسی و اجتماعی در منطقه بنا به مقتضی را داده است. این در حالی است که شرق به غرب تنها از روزنی می‌نگرد که غرب برای او مهیا می‌کند. احاطه‌ای در این سطح در زمانی که لنین به تحلیلِ نیازهای جامعه‌ی مسخِ دین می‌پرداخت نبود. گسترشِ امکاناتِ رسانه‌ای، پدیده‌ای نو است که تبِ گلوبالیزیشن را چون ویروسی غیرِ قابلِ کنترل در سراسرِ جهان پراکنده و امریکنایزیشن را سیطره‌ای نفوذناپذیر در بینِ اقشارِ جوامعِ مصرفیِ شرق کرده است. در چنین شرایطی مقابله با لیبرالیسمِ مذهبی صادره از غرب و رسوخِ خزنده‌ی آن در سطحِ اجتماع با تمرکز به فرهنگ بومیِ شرقی، و یا تبلیغِ علیه تهاجماتِ فرهنگیِ امپریالیسمِ ممکن نمی‌شود. ما، چندان احاطه‌ای بر دنیای آمریکایی نداریم، زیرا آن‌چه از آن‌ها می‌دانیم غالباً از روزنِ تبلیغاتی است که غرب برای معرفیِ خود به روی ما می‌گشاید. مادامی که شرق نتواند به ابزارِ رسانه‌ایِ مستقل از رسانه‌های جریانِ اصلی

به اصطلاح "لیبرال" دست یابد، مادامی که نتواند بر تمامِ زوایای اجتماعی و فرهنگیِ غرب احاطه داشته باشد، نمی‌تواند راه‌کار مناسبی برای مقابله با آن بیابد.

وحدت تنها راهِ شکلِ انقلابی جهانی است

در مثالِ معروفی که لنین در همین رساله‌ی خود آورده است، تاکیدِ وی به وظیفه‌ی مارکسیست‌ها در حمایت از مبارزاتِ طبقاتی به عنوانِ اولویت و خنثی نمودنِ هر حرکتِ تفرقه‌افکن در این مبارزات که در جهتِ جداسازیِ مبارزان به دو گروهِ آتئیست و مذهبی باشد، مبینِ اصلِ اتحاد در به ثمر رسیدنِ انقلاب و مبارزات است. باورِ فرا رفتن از مرزها، ضدیت با تمامِ نمادهای تبعیض بر اثر استیلای تفکرات اریستوکراتی، و رسیدن به جهانی آزاد و یک‌پارچه مستلزمِ حرکت به سمتِ انقلابی جهانی است. حال آن‌که چنانچه بر اساسِ مثالِ لنین در یک روستای کوچک با تضادِ عقاید و گرایشاتِ مذهبی و آیینی مواجهیم، در سطحِ گسترده‌تر و جهانی با تنوعِ فرهنگی، ریشه‌های تاریخی، سنن، مذاهب، و بسترِ اقتصادی‌ای که روی کردهای واپس‌گرایانه به سمتِ دین (در ادامه بیش‌تر در این مورد

صحبت به میان خواهد آمد) را موجب می‌شود مواجه خواهیم بود. چنانچه با شمشیر آخته‌ای به جنگ با تمام مظاهر و قطع تمام ریشه‌های مذهبی در جهان برویم آیا قادر به ایجاد وحدتی شامل خواهیم بود؟ وظیفه چیست؟ آیا مسامحه در برابر دین و لحاظ "دین امری خصوصی است" هم چنان کاربردی موثر خواهد داشت؟ و یا ماتریالیسم دیالکتیک می‌تواند اسلحه‌ای سردتر برای گسترش آتئیسم باشد؟

پاسخی بسیار خردمندانه و کاربردی از لنین در ادامه‌ی همین رساله می‌خوانیم. گرچه هدف وسیله را توجیه نمی‌کند، وجود هدف مشترک در بین توده‌ی مردم، خیزش اقشار پرولتاریا که دردمندانه به سوی آزادی و شکستن فاصله‌ی طبقاتی به خروش می‌آیند، نقطه‌ی وصل مبارزان خواهد بود. هدفی که بر اثر ناکارآمدی کاپیتالیسم، خود، این سیستم را با تمام محتویات و اضافات‌اش متلاشی خواهد کرد: "... در این شرایط اجتماع کاپیتالیسم مدرن صد بار به‌تر از پروپاگاندای صرفاً آتئیستی باعث خواهد شد که کارگران مسیحی به سوسیال دموکراسی و آتئیسم بگردند." در این شرایط نه‌تنها نیازی به تبلیغات آتئیسم نیست، و حتا به تعبیر لنین مضر هم هست، بلکه لزومی به دست‌آویزی به شعار "دین امری خصوصی است" نیز وجود ندارد.

تب رنسانسِ فرهنگی در ایران بالا نیست

متأسفانه در ایران با آمار رسمی تنها پنج درصد جمعیت کتابخوان، پایین بودن تیراژ کتابها، محدودیت دسترسی به منابع و حتا سایتها، و انحصاری بودن مطبوعات و رسانهها، در کنار استیلای مطلقه مذهبی بیش از سه دهه و همچنین تحریمهای سیاسی و اقتصادی که چون دیواری دور تا دور مرزهای ایران را محصور کرده است، تحولات فرهنگی به سمت روشن فکری و نهایتاً گسترش آتئیسیم بسیار کند صورت میگیرد. این تئوری که حکومت مذهبی باعث ضعف باورهای مذهبی در بین مردم می شود دست کم در ایران چندان قابل وثوق نبوده و انتظار رنسانس فرهنگی در ایران در چنین شرایطی رویایی تنها تئوریک است. عوامل مختلفی دست به دست هم داده اند که در ایران تنها گروهی خاص از جمعیت هفتاد و پنج میلیونی آن که غالب این جمعیت را دهقانان و کارگران تشکیل می دهند که از دسترسی به منابع مالی و فرهنگی محروم اند و تنها مدیای در دسترس آنها، رسانه های دولتی است، رویکردی مخالف با سیاست گذاری های مذهبی نظام در پیش بگیرند. این ادعا که نسل پس از انقلاب در عمل به دین و باورهای دینی ضعیف اند، تنها یک ادعای عامیانه است. باورمندی به خدا در پراتیک مذهبی معنا

نمی‌شود. آن‌چه طی این سه دهه بیش از پیش رشد یافته اسلام‌گرایی نبوده، بلکه خرافه، بدعت و اضافات در باورهای مذهبی، و در حدِ قشرِ تحصیل‌کرده‌تر گرایش‌ات دینی به ادیان دیگر بوده است .

مسلمانانِ آمارِ دقیقی از تعدادِ آتئیست‌ها و در آن سو جمعیتِ نوکیشان به ادیانی چون مسیحیت، زرتشتیت، بهائیت، و حتا بوداییسم، در ایران موجود نیست. اما با حسابی سرانگشتی از تعدادِ اعضای پیوسته به احزابِ چپ می‌توان به تخمینی حدودی از آتئیست‌ها رسید، گرچه عضویت در هر یک از این حزب‌ها به معنای صد در صد آتئیست بودن نیست. اگر مجموع این جمعیت را آتئیست فرض کنیم هم‌چنان شمارِ مذهبیان، چه تفاوت می‌کند که هم‌چنان مسلمان باشند و یا به دینِ دیگری گرویده باشند، بسیار بیش‌تر خواهد بود .

با این تفاسیر، آیا جامعه‌ی ایرانی آماده‌ی پذیرش آتئیسم است؟ آیا خیزش انقلابی طبقه‌ی کارگری که هنوز اکثریتِ آن‌ها را مذهب‌یون تشکیل می‌دهند تحتِ تبلیغاتِ آتئیسمِ احزاب به تفرقه و تقلیل و تضعیفِ آن نخواهد انجامید؟ چگونه می‌توان چهره‌ی حقیقیِ افیونی دین را در نگاه این قشر پررنگ کرد؟ کارگری که برای مثال امروز پلاکاردی در دست دارد و فریاد می‌زند: " آقای رئیس‌جمهور پانزده ماه است حقوق نگرفته‌ام کودکان

من گرسنه‌اند"، چنان‌چه حقوقِ معوقه‌اش پرداخت شود، اولین کاری که خواهد کرد به اتفاقِ همان کودکان و خانواده‌اش به مشهد برای زیارت خواهد رفت، چون برای برآوردنِ خواستِ خود نذر کرده بوده است! این جامعه چه قدر وقت لازم دارد که به ماهیتِ استثمارِ دین به عنوانِ ریشه‌ی مشکلات خود و دست‌آویزِ قدرتمندِ حکومت در بهره‌کشی از او واقف شود؟ تشکلهای کارگری تا چه حد توانسته‌اند در توسعه‌ی فعالیت‌های مبارزاتی طبقه‌ی خود عضوهای فعالِ کارگر بپذیرند و آنها را با اساسِ ماتریالیستیِ کمونیسیم آشنا کرده، به آتئیسیم گرایش دهند؟

میوه "کیلویی" چند؟ مرغ "دانه‌ای" چند؟

نکته‌ی اصلی این‌جاست. معیشتِ مردم. در ایران وقتی صحبت از پرولتاریا می‌کنیم با مفاهیمی متفاوت از آن‌چه مثلاً در روسیه‌ی اوایلِ قرنِ بیست بود مواجهیم. البته که فقر، کودکانِ کار، خیابان‌خواب‌ها، و مناطقِ محروم در ایران کم نیست. البته که آمارِ رسمیِ حکایت از عده‌ی کثیری از جمعیتِ زیرِ خطِ فقر می‌کند، اما، همان کارگران و یا روستاییان هم‌چنان میوه را کیلویی و مرغ را دانه‌ای می‌خرند. هنوز ایران در مراتبِ صدرنشینی

در بین کشورهای تولیدِ زباله است. هنوز در سبدِ غذای روزانه‌ی اکثر مردم برنج، نان، و گوشت یا مرغ، از ارکانِ بلاترک است.

مثلی هست که به مزاح می‌گوید: "یک مسیحی پیش از غذا شکرگزاری می‌کند یک مسلمان پس از غذا". بله! خدا در نان است. مردم زمانی خدا را یاد می‌کنند که سفره‌ی شامِ آن‌ها پهن می‌شود. چه یهودی باشند و باورِ آن که طعام‌شان مائده‌ای آسمانی است، چه مسیحی باشند که آن را برکتِ پدر بر سفره‌ی محقرشان بدانند، و چه مسلمان باشند که نان را نعمتِ خدا بدانند، خدا در این نان وجود دارد که دارد. تحریم‌های علیه ایران که به خرد شدنِ ستونِ فقراتِ اقتصادِ ایران و شکنندگیِ اقشارِ کم درآمد انجامیده است، سمت و سوی نو را هادی شده است. این روزها فاصله‌ی طبقاتی بینِ پرولتاریا و خرده‌بورژوا نیز روز به روز در حالِ کم شدن است. ورشکستگیِ صاحبانِ مشاغلِ مستقل یا سرمایه‌های کوچک، و فراگیر شدنِ دغدغه‌ی نانِ شب، پدیده‌ای رو به گسترش و غیرقابل کنترل شده است. گرچه هم‌چنان راهی طولانی به سوی تغییرِ الگوی مصرفِ اکثریتِ جامعه از میوه‌ی کیلویی چند به دانه‌ای چند و مرغ دانه‌ای چند به تکه‌ای چند... باقی است، جامعه‌ی مذهبی ایران را می‌توان تصور کرد که زمانی که نان در سفره‌اش نباشد، خدایش نیز در این گرسنگی بمیرد!

این واقعیت، تلخ، زننده، ضد بشری، و دردناک است. اما واقعیتی است حقیقی و در حین شکل‌گیری. و شاید نه به تعبیر نئولیبرال‌هایی که از تحریم‌های غرب علیه ایران حمایت می‌کردند و همچنان پافشاری دارند، بلکه با رجوع به گفته‌ی لنین در همین رساله که کاپیتالیسم با ناکارآمدی خود، موجب گرایش مذهب‌بیون به آتئیسم می‌شود می‌توان این پدیده‌ی تلخ و دردناک را منتج‌کننده‌ی تضعیف باورهای "خداپرستی" در ایران دانست.

خواندن سخنرانی سورکوف، واجب است

لنین در همین رساله که با رجوع به سخنرانی سورکوف در دوما آغاز، و باز با نقد آن سخنرانی به پایان می‌برد، تاکید می‌کند که خواندن سخنرانی سورکوف واجب است. متأسفانه نه تنها سخنرانی سورکوف بلکه اغلب قریب به اتفاق رسالات لنین هرگز به فارسی ترجمه نشده‌اند و در بین ایرانی‌ها کم‌تر خوانده شده‌اند. از بیش از پنج‌هزار رساله‌ی لنین که اکثر آن‌ها فرا زمانی - منطقه‌ای نوشته شده‌اند، تنها انگشت‌شماری از آن‌ها ترجمه شده و در دسترس هستند. زمان آن رسیده است، و شاید دیری است که رسیده است، تا با خوانش تک‌تک اگر نه، دست کم مشهورترین آن‌ها، قدرت

تحلیلِ آن‌چه گمان می‌بریم به آن‌ها باور داریم و درست باور داریم را کسب کنیم .

نه سکوت کنید نه فریاد بزنید. صدایمان به هم می‌رسد

بازخوانی رساله‌ی لنین و مطابقتِ آن با شرایطِ روز و موقعیتِ خاصِ فرهنگی، جغرافیایی، قومی، مذهبی، و سیاسیِ امروزه‌ی ایران، که باید بدونِ تعصب و پیش‌فرض صورت گیرد، واجب است. این‌که آن بخشی از سخنانِ لنین که به تاکیدِ معاندتِ مارکسیسم با دین و عدمِ پذیرشِ "دین امری خصوصی است" را درشت کنیم و یا برعکس اصلِ مسامحه با مذهب‌بیون و حذر از عنادِ ملیت‌رایی علیه دین را پررنگ کنیم، هر دو برداشتی نادرست از رساله‌ای است که لنین در آن به کرات به توصیف و توضیحِ ابهامات و سردرگمی‌ها پرداخته است. آن‌چه مسلم است جامعه‌ی ایرانی به طورِ خاص، پس از گذشتِ صد سال از نگارشِ این رساله، و طی تاریخِ پر فراز و نشیب و در بسترِ فرهنگی متفاوت از روسیه‌ی آن زمان، نیاز به روش‌های قابلِ انطباق‌تری برای مبارزه با مساله‌ی دین و خرافه دارد.

شاید در این راه نه نیاز است سکوت کنیم و نه آن که فریاد بکشیم. راههایی هست که صدایمان آسان تر به هم برسد!

پی نوشت :

۱. برای دسترسی به کل رسالات جمع آوری شده ی لنین رجوع شود به سایت:

<http://www.marxists.org/archive/lenin/works/index.htm>

۲. برای مثال در رساله ی "نگرش حزب کارگر به دین" به طور خاص از پاراگراف سیزده به بررسی گذر تاریخی در قوت گیری اپورتونیست ها در انحراف مفهوم "دین امری خصوصی است" می پردازد و پیاپی در نظر گرفتن روند تاریخی، موقعیت تاریخی و اجتماعی (در این مقاله ی روسیه ی آن روز) را لازم می داند: ...شرایط تاریخی خاصی نیز وجود دارد که باعث بروز بی تفاوتی امروز و اگر بتوان گفت در این حد گسترده در میان بخشی از سوسیال دموکرات های اروپایی بر سر مساله ی دین شده است... . رجوع شود به: رساله رساله "نگرش حزب کارگر به دین"

۳. به طور خاص در پاراگراف پانزده رساله "نگرش حزب کارگر به دین".

۴. رجوع شود به : "نیست را باور کنیم: تاثیر تبلیغات آتئیستی در محو باورهای دینی"



انتشارات پروسه

